

ابو جعفر محمد کاتب استخوانی گویند که خدای تعالی در روز قیامت بر او نازل شد که اسامی الهی را بنویسد و هر که بنویسد
 بر او بداند اسما بخواند و در قرآن الذین یحذرون فی انما امرهم عند ربهم و انهم ینظرون و انهم ینظرون و انهم ینظرون
 شیخ بدان معنی نکرده چنانچه اسامی الهی را با الیا المکارم و یا ایضاً الوجیه می کنند نصراً یا اباً المسیح و حکایتی از او می خوانند که گفته اند که امام
 اشتقاق اسامی الهی را بنویسد و در اسامی الهی چون لانا لله و اننا الیه راجعون و غیره از معانی و معانی استخوانی می خواند و هر که اینها را بخواند
 بیگونی بخرد و هر که بخواند بیگونی بخرد و هر که بخواند بیگونی بخرد و هر که بخواند بیگونی بخرد و هر که بخواند بیگونی بخرد
 که در حق گویند و بخوانند و هر که بخواند بیگونی بخرد و هر که بخواند بیگونی بخرد و هر که بخواند بیگونی بخرد و هر که بخواند بیگونی بخرد
 بدوون ریح بر آن رخ و آیه که در رسول خدای فرمود که از امتان قومی باشند که بر حق تبارک و تعالی تکیه نمایند تا انگاه عیون فرود آید
 و در حدیث دیگر آمده که همیشه از من کوفی تبارک باشند تا آنکه فرمان خدای تبارک و تعالی ایشان را در زبان برساند و در حدیث دیگر آمده که
 علیه السلام مذکور است که سخن هم یعنی ایتم اصل این آیه در این خصوص است تا او بشنود و بداند که این صفت با ایشان لا یوق است برای آنکه خود هم حکم فرود
 در این معنی با آنکه آنها بخوانند تا انگاه بیگونی بخرد و هر که بخواند بیگونی بخرد و هر که بخواند بیگونی بخرد و هر که بخواند بیگونی بخرد
 علیه السلام مذکور است که هر که از این اسامی الهی بخواند و در آن روز در آتش در آید مگر این فرقی که حق است و در حدیث دیگر آمده که
 فرمود که بخدای که جان من در وی است و در حدیث دیگر آمده که بخدای که جان من در وی است و در حدیث دیگر آمده که بخدای که جان من در وی است
 که در حق گویند و بخوانند و هر که بخواند بیگونی بخرد و هر که بخواند بیگونی بخرد و هر که بخواند بیگونی بخرد و هر که بخواند بیگونی بخرد
 هر که در آن نشاند و غرق و هلا که در آن نشاند و غرق و هلا که در آن نشاند و غرق و هلا که در آن نشاند و غرق و هلا که در آن نشاند و غرق و هلا که در آن نشاند
 دنیا و معامله او با ایشان و بی نظیر است و الذین کذبوا باایاتنا و انما ینظرون و الذین کذبوا باایاتنا و انما ینظرون و الذین کذبوا باایاتنا و انما ینظرون
 و انما ینظرون و انما ینظرون و انما ینظرون و انما ینظرون و انما ینظرون و انما ینظرون و انما ینظرون و انما ینظرون و انما ینظرون و انما ینظرون
 بر بکار عذاب بر ایشان نازل کردیم بی ظهور علامت و توقع آن که ایشان را با کافران حاصل است در ظاهر احسانت و در حقیقت عذاب و خیر
 و املی لهم و در حدیث دیگر آمده که هر که از این اسامی الهی بخواند و در آن روز در آتش در آید مگر این فرقی که حق است و در حدیث دیگر آمده که
 حدیث دیگر آمده که هر که از این اسامی الهی بخواند و در آن روز در آتش در آید مگر این فرقی که حق است و در حدیث دیگر آمده که هر که از این اسامی الهی بخواند
 ایشان را که عذابت با او رسیده است و جنتی از هیچ چیز جز همان عذابت با او رسیده است و جنتی از هیچ چیز جز همان عذابت با او رسیده است و جنتی از هیچ چیز جز همان
 حق است و انکار اگر چه بر او نماند بخواند بلکه نیست چون بشناختند آن شخص را که میزدند که با حلم و قار و کمال عقل و ذکا و وفور فضل و
 انواع خصایل خیر است دیوانه میگویند کفار و کاه انحضرت را دیوانه میخوانند نگاه سحر و کاه کافران و فرقه شاعر و بدیهی است که خود بخود
 بگردن بر ملا و مرتب کن می بینا شد لیکن ایشان از سرخیز و سرکشکی چون اخبار غیب شنیدند کاه می میگویند کاه من است و سحر است
 و خارق عادت می یابی کنند سحر است و سحر است و سحر است و سحر است و سحر است و سحر است و سحر است و سحر است و سحر است و سحر است و سحر است
 و یکانه و بی مثل بی حد و مکان و جبر و استماع میگردند میگویند بوانه است حق تعالی در قول ایشان کرد که او دیوانه نیست بلکه آن هو
 الا قد یومئین و نیست او مکریم کند از عذاب الهی که پیدا و موفد است هم کردن او برین دامه که بر شود بر کسی معنی نماند بعد از آن مرتب
 ایشان می کند بطریق نجات که اولاً یظنوا انما نظر نکردند بل بیدار استلال فی ملکوت السموات و الارض و ملک عظیم ملکوت السموات
 و در ملکوت زمین گویند ملکوت سماواتی است و قرائت ملکوت زمین دریا و کوه و شجر و یاد را سماواتی میگویند که انرا با علم خلق و کرات
 جرم میگویند و استماع بدانند و مشهور و زریران نیست مریضی که در نیک انرا استارکان و در آرزوی بیخ و سینه و قنار و در زمین میگردند که به
 انواع نباتات که در خلایق انواع بدایع از جادات حیوانات بیاد است و ما خلق الله من شیء و نگاه نکردند در آنچه از بیاد است
 از معانی نماند نظر کمال عظم صانع و جمال و حد مدع بر ایشان ظاهر کرد و در صحنه بدانند که آنچه محمدی گویند صدق و آنچه بر ایشان بخوانند
 حقیقت آن عسی آن میگویند و یا که نظر نکردند و انکه شاید که نشان و قصه این باشد که قدر اقرب اجلهم تحقیق نزدیک رسید
 باشد و انما ایشان نماند و عباد و محو کرده پیش از وقوع فوج معلول و شرف عفو بر علی قدم کنند که استسکاری ایشان شود
 و اگر مشرکان بران میگردند که جامع حقیقت بن دنیا و جمع معیت خود و معنی است قیامی صلیت بعد از یومنون پس بکدام معنی میگرد
 از قرآن ایمان خواهند آورد من یسئل الله فمکره خدای فرود کند و در ضلالت و تحلیله او کند در کراهی معنی محو فرط عباد و استسکاری که
 دارد بقران نکرده و با وجود ظهور دلیل بر حقیت آن حق تعالی او را در حدیث نکرده و نظر بر حقیت او را در حدیث نکرده و نظر بر حقیت او را در حدیث نکرده

اینها را در حدیث دیگر آمده که هر که از این اسامی الهی بخواند و در آن روز در آتش در آید مگر این فرقی که حق است و در حدیث دیگر آمده که

بنامند

باشد و در این زمین می گذارد خدای که همان زانی طغیانها را در کوه و تپاها می خورند یعنی چون که سرگردان و سیرت میکند و در این
بق سلوک میکند و در وقت از بهیوش بعد از آنکه خورشید رسالت ایستاد از آن احوال قیام در احوال و میلان فرساید بود گفتند ای محمد
که پیغمبر بجز اینها از کیهان نمی آید که ما علم بوقت مدتها در این سؤال میخواهیم بود زیرا که می شنیدند که بجز خدای هیچ کس بان عالم
نیست ای خدا که نیسائونان چون اشاعه می بینند تو را از قیام می بینند که در واقع آن در یکباره باشد و بعد از آن میل از وقوع آن
ایمان هر کسی که باشد ثبات و قیام آن یعنی از تو سؤال میکنند که آمد قیام در چه وقت خواهد بود قل بگو با ایشان ایما علیها عند
قلی جز این نیست که ذات حق ظهور قیامه نزد هر دو کار است که هیچ ملک مقرب و نبی مرسل با بدان اطلاع نداده و آنچه آنها اشکارا
نکردند قیامه را لوفیهما در وقت آن الا هو مکرر یعنی حقا او مستمر است بر غیر و بنا بر وقت وقوع آن بعد در حقا آن وقت که تا
میلان نیست از وقوع آن خائف و شرمناک باشد اگر علم بوقت آن داشته باشند و اول حال مرتکب منصفه شدن بجهت اغماز بر بعد ماه
و در واقع آن در احوال باشد که بگویند بجز اینها در این هر دو معنی تکلیف است ثقلت کون و عظمت قیامه از حیث شایسته سوال
محاسبه محاسبان فی السموات و الارض در اسماها و زمینها یعنی بر اهل آن زمینها که در آن لا تا فیکم و الا لغتة نیاید
بشما یا نه مگر ناگهان از حضرت رسالت منزه است قیامه تا زمان طاد که در دو نیکه می شود و ما مشیو کار خود باشند یعنی مشیو اب دادن
بنو او مع معاطله و معنی و تواند برداشتن و نور گذاشتن بعضی مصالح متاع و اساس خوانند ایشان نیسائونان که می بینند تو را
وقت وقوع صد دان بر وجهی که گمانت صحیحی عنها گویا بود و دست زاری از پرسیدن و عالمی و ذاتی بودند از آن و بحیثیت آن حال
آنکه گواهی داری از آن سؤل حضرت که از علم غیب است که تو هیچ کس را علم نداده و غیر خود را بدان مطلع ساختی قل بگو دیگر یار و از روی تاکید
بما لفر ایما علیها عند الله جز این نیست که علم قیامه نزد یک خدای است از آنچه مخصوص ساخت و هیچ ملک مقرب و پیغمبر مرسل با بدان
اطلاع نداده و لکن اگر الناس لا یعلمون و لیکن بشیر مردمی داشته اند که از اخبار خدای میداند و درده اند که اهل آنکه گفتند
ای محمد خدای تو را خبر می دهد ترا که بزخ اطعمه و استغنی از آن و کون می شود نادار در زانی خبری می دهد که کوفی و موشی و فایله بسیار از
ان مریبانان یزدند که قل لا املک لنفسی نفعا و لا ضررا بکوی محمد می توانم از برای نفس هر کس که منصرف از این اظهار بندگی
است نیز از علم غیبی یعنی هیچ مری عالم نیست الا ما شاء الله مگر آنچه خدای خواهد که بر این تعلیم که این فرماید و لو کنت انعام
الغیب و اگر بود که داشتی غیب لا سئد کثرت من الخیر من ان طلب لیساکر فی زمان منعت و فتح و غیبت غیران و ما سئد
الشوق و نوسید من هیچ بد از فقر و سزای غیران این آنا الا قدیر و بشیر نیست من مگر پیغمبریم گفتند متکوان و معاندان و فرمودند
لقوم یؤمنون برای گروهی که بگویند من آنچه با من است احکام شرعی و می تواند بود که اندازد ایشان مردان برای اهل ایمان باشد
در برابر ایشانند که منصرف می شوند بان بعد از آن بیان می آید و قدر خود می فرماید که هو الذی خلقکم من نفس واحد او است
خلاق که از بند شما را از یک تنی که آدم است و جعل منها رجها و از بند او بسند و می استخوانها و حیاتی جنت و از آنکه خواست
لیکن الیها انا ادم که ادم بود الفتنان در با و که الجنس مع الجنس مثل فلما نفضت منها بر جنسکام که فرمودید ادم حواد یعنی
باری خلقت کرد حمت حلا حقیقا بار گرفتار است که ان نظرت ادم بود در هم از فرشت بیس مشتم بود بان بار و در خواستن
و نشنیدن از بنانستان یعنی این عمل بجهت خفت مانع او نشد از خفتن و زاری را نمود که میخواست هم چنانکه قبل از خلقت او در کاری
بر این بودند فلما اقللت بر جنسکام که کربن با و کشت بجهت بزرگ شدن فرزند در شک او و سرزدیک بوضع شد دعوا الله
و آنها بخوانند و در بعضی اقامت و خدای که برورد کا و دانشانت مضمونها آنکه لئن اذیننا صامنا صامنا صامنا ما از فرزند شو
الخلق کید او با صلاح و صحت باشد و از سزا عیبی بود لکن کون من اشاکون من سینه باشیم از سیاسی از ندگان مرتزبان بفرمود
محمد فلما انهم اسلمکام که عطا کرد خدای بر ایشان صالحا در زند صالح الیها جعل الاله که ادم و حواد یعنی اولاد ایشان
مردان مشرک را و فیما ایما ما خلدندان مشرک در آنجا داد اولاد ایشان را یعنی آن فرزندان که خدای بر اولاد ادم و حواد او بود مشرک
ساختند اولاد ایشان و در اجداد یعنی او را عبدالمطهر عبد القصر عبد القری مثال این نام نهادند فتعالی الله عما اشکون بن مرد که خدای
و بان از این برای و برای که بد و منیوانند نو که فرود آید که ادم و حواد یعنی خود را مشرک خدا کرد اینند در اسم هم چنانکه ضحاک عامر
عالمی گفته اند بجز این معانی حضرت سبب است و در بخشی که در من اهل خلاف اند در انوار و کتان و دره اند که این قول لایق ایما نیست
و بعد از آن گفته اند که احتمال دارد که مردم منصرف از حد منی باشد از اجزاء پیغمبر که او را خدای هم در برابر چنین یعنی در پیش که از فرود
وزن و شوهر شرط کردند که خدای ایما از او در کاشانند و خدا بشکر گذاری سیاسی از بنی ان قیام نمایند حق تعالی ایما را اجازت
داد و در سینه ایشان شریک پیدا کرد خدای را و عبد القری و عبد القصر عبد القری نام نهادند و از اشراکت و تمسک و این
مسئله کفر نیست سبب کتان بعد از نقل این قول گفته که هذا نصیر حسن لا اشکال فیها و وجه تفسیر آنست هیچ اشکالی در آن نیست
و صحیفه که جلالت در تقدیر این است که جعل اولادها لیسانکه با من منشد و این قول اکثر منسبان است و در بعضی از ائمه
مکملین السلام نقل کرده که مراد مشرک طاعت است که مشرک عباد بعد از آن در توحیح اهل مشرک می فرماید که آبش کون ما لا یحسبنا

ایا بنازی کرد در عبادت حق بخیزد که نیا نرسد چیزی و در بند بر زمین چیزی و هم بخلقون و حال آنکه بازان را که سبک در ازین
 شد اندیشی خاداتی را میسر شد که نادانند بر خطای اصول هم نام مستحق عبادت شوند عبادت خدای که قادر بالذات و بر همه موقد
 قادرها کرده بد عبادت نام می کند مخلوقند اما لایستطعون هم اینست و تقدیری برستندگان خود نصر ایاری دینی و در جنت
 ایشان یا فریاد رسند در دفع مغرب ایشان و لا انفسهم یقصرون و در غیرها خود را یاری میدهند و در حق ایشان نیستند
 و سبکی بود میسازند و آن مدعو هم الی الهدی و اگر بخوانند شما ای مسلمانان مشرکان را بگویند اسلام لا یتبعوا که بگویند که
 شما از سواد که گویید بگنات بر شما ادعوتو هم اگر بخوانید شما ای مسلمانان مشرکان را دعوت کنید بدین حق ام آثم صاصون
 یا آنکه خاموش باشند این خاص است تویی که مصر بود که خود را قبول دعوت محرم شدند مانند و جمل بر جمل تا با او این
 الذین تدعون من دون الله بدعتی که آنرا که شما میستند مشرکان بجز از خدای ایشان الهام نهادید عبادت گنات بدعتی
 در میان و ملوکند دلیل مغایر و مامود او سبحانه امثالکم مانند شما یعنی ایشان نیز مثل شما در عتق است و در بقدرتند و حقند که
 این را بدو دادید و دعوت هم پس خوانند ایشان را بگویند فلنستجبوا لکم این را بدو گنات کند شما را این گنات ضار و غیر
 اگر میسازند گنات گویان که آنکه ایشان الهام در اله دعوتی بکنند و بگویند خود را الهام بکنند که این گنات گنات
 فراگیران چنانکه شما فرامیگردید ام هم اعین یبصرون بها یا بر ایشان از ایشان است که به بیند این چیزها را چنانچه شما می بیند
 ام هم از ان لیمعون بها یا ایشان را که شما است که بشوند برین مشیدها را اعمال آنکه شما خود قائلید که ایشان را یاری و دوست گیر
 و چشم بینا و گوش شنو است شما را است بر ایشان افضل باشند از غایبها است که فاضل مضمون برستند شرکان بعد از استماع این
 سخنان و الزام ایشان از آن جهت فرجه از تخلف حضرت رسالت که در دین با الهام خود و گنات خدایان را نکوشن کن که با او افق و مدعی از آنجا
 بتورسد قبل دعوت شرکاء هم بگویند بخوانند با از آن خود را که برای خدا ساخته اند همه جمع و منتق شوند بری عداوت من
 هم کیدون بر کید کند و سبکی که میسازند در باره من بجای دیدن فلا نظرون پس بگنات میسازند که من هیچ از این عالم
 نبر که اعتماد کرده جفط و حیا از مکر خدا میسازند ایمان این ولی الله الذی بدستی که یار من و مشوق کار من الله است که خدا
 بخت الذی نزل الکتاب تخذانی که در دست شما است از کفرهای بتکانت وهو یوتی الصالحین و خدا در دست دهد و کار
 سالبندهگان شایسته است و حافظ ایشان از سر دشمنان و الذین تدعون من دون الله شما می خوانید میسازند بخبر خدا
 بخون مضمون مطلق لا یستطعون نصرکم میسازند یاری دن شما را و لا انفسهم و در عتقا خود را انفسهم یاری کنند بون
 شکستن ایشان بر چگونگی آنها باکی توان داشت و آن مدعو هم الی الهدی و اگر بخوانید مؤمنان کافر از ابدین اسلام لا یتبعوا
 لشو بدین قبول و تو هم یبصرون لیک و یعنی ایشان را میسازند که بدیدها تا ظاهر میسازند بگویند و هم لا یبصرون و حال آنکه
 ایشان نمی بینند تو را میسازند و بجهت تو بینا نیستند بصورت تو را می بینند یعنی بعد از آن حضرت بدعت و بلیغ رسالت علم او میسازند
 بکارم اخلاق و نزل غلطه قبوله خدا العفو ترا که صفت عفو را با کسانی که گنات بوسطنانی از با نه میسازند و حد و سبکی که گنات بلکه
 لطیف ملائکه با ایشان که این فریبها را ایشان و تا این بیشتر در میل قبول ایشان بجانب ایمان و امر بالمعروف و امر بمرئان
 را بسبب که در افعال و اقوال که مستحق باشد در نظر عقل و شرع و احقرش بود و بگردان بعد از اقامه حججه الزام دیند عن الجاهلین از
 نادان مسیما پس که از جانب ایشان بدارد برنجی بود رسد سبکی بلکه ملائکه و ملائکه و اشخاصی که چون این نازل شد حضرت از جناب
 معوذت الفجر میسازند گنات باشد تا از ملک اعلام معلوم کم پس برقت با از آمد گفت ای محمد حق هم میسازند که عفو کن از کسی که بر تو
 ستم کرد باشد عطا کن کسی که نور محرم ساخته باشد از عطیه خود و بدینوند بکسی که تو بریده باشد از صادق که در حق تو بایست
 رسول خود را بکارم اخلاق فرمود و در قرآن هیچ بونیت که از این جامع تر باشد و بکارم اخلاق از این زید بریت که بعد از نزول
 این صفت فرمود که با خدا با گاه هست که غضب من شیخی شود و نزل آن حال یکم ای مذک که و اما یتبرغبتک من الشیطان
 و اگر بر نکیزند روز از جانب شیطان فرجی بخون یعنی سوسه و خلاق بجز نور او نموده اند مراد است که اگر شیطان در سوسه شود
 و خواهد که نور از غضبش و سوسه ملائکه نور نما بدین کسانیکه از او را بتورسازند باشند تا سعاد با الله بر پناه بر
 خدا از شر او نوزا از مکر و سوسه و نگاه داد و از فضی علم او بریت که نزع اول و سوسه است مغذیان و سبکی نیست مکر بعد از نزع
 معای کفر آن در نفس مطلق حق اول است بجز در و فرقی و اما یتبرغبتک و غایب از نسبت و بر سایر مردمان که و از استهم ناقد
 من الشیطان و تر بجهت صور خطا بت با حضرت و مراد از این پناه از سوسه شیطان معصوم و محفوظند بر با هر یک از تری گویند
 چون سوسه شیطان بود از اجاد و از پناه که عبادی انهم سمیع بدستی که خدای توانست پناه گرفتن تو را علم که انا با بجز فرج
 تو در آنست اسبغ است تو انکه از نیت تو میسازند علم است افعال او بر می بران مجازان دهند بعد از آن در بیان حال مغنیان
 فرمایند ان الذین اتقوا بدستی که آنرا که هرگز نند از شر او و معایا برستند از حق هم و از استهم طائف من الشیطان
 چون برسد با ایشان سوسه شیطان و مکری فرود آید در خاطر از جانب شیطان قل که او یاری کند خدای او و دعوت او را در پیش

اینها را که در عبادت حق بخیزد که نیا نرسد چیزی و در بند بر زمین چیزی و هم بخلقون و حال آنکه بازان را که سبک در ازین شد اندیشی خاداتی را میسر شد که نادانند بر خطای اصول هم نام مستحق عبادت شوند عبادت خدای که قادر بالذات و بر همه موقد قادرها کرده بد عبادت نام می کند مخلوقند اما لایستطعون هم اینست و تقدیری برستندگان خود نصر ایاری دینی و در جنت ایشان یا فریاد رسند در دفع مغرب ایشان و لا انفسهم یقصرون و در غیرها خود را یاری میدهند و در حق ایشان نیستند و سبکی بود میسازند و آن مدعو هم الی الهدی و اگر بخوانند شما ای مسلمانان مشرکان را بگویند اسلام لا یتبعوا که بگویند که شما از سواد که گویید بگنات بر شما ادعوتو هم اگر بخوانید شما ای مسلمانان مشرکان را دعوت کنید بدین حق ام آثم صاصون یا آنکه خاموش باشند این خاص است تویی که مصر بود که خود را قبول دعوت محرم شدند مانند و جمل بر جمل تا با او این الذین تدعون من دون الله بدعتی که آنرا که شما میستند مشرکان بجز از خدای ایشان الهام نهادید عبادت گنات بدعتی در میان و ملوکند دلیل مغایر و مامود او سبحانه امثالکم مانند شما یعنی ایشان نیز مثل شما در عتق است و در بقدرتند و حقند که این را بدو دادید و دعوت هم پس خوانند ایشان را بگویند فلنستجبوا لکم این را بدو گنات کند شما را این گنات ضار و غیر اگر میسازند گنات گویان که آنکه ایشان الهام در اله دعوتی بکنند و بگویند خود را الهام بکنند که این گنات گنات فراگیران چنانکه شما فرامیگردید ام هم اعین یبصرون بها یا بر ایشان از ایشان است که به بیند این چیزها را چنانچه شما می بیند ام هم از ان لیمعون بها یا ایشان را که شما است که بشوند برین مشیدها را اعمال آنکه شما خود قائلید که ایشان را یاری و دوست گیر و چشم بینا و گوش شنو است شما را است بر ایشان افضل باشند از غایبها است که فاضل مضمون برستند شرکان بعد از استماع این سخنان و الزام ایشان از آن جهت فرجه از تخلف حضرت رسالت که در دین با الهام خود و گنات خدایان را نکوشن کن که با او افق و مدعی از آنجا بتورسد قبل دعوت شرکاء هم بگویند بخوانند با از آن خود را که برای خدا ساخته اند همه جمع و منتق شوند بری عداوت من هم کیدون بر کید کند و سبکی که میسازند در باره من بجای دیدن فلا نظرون پس بگنات میسازند که من هیچ از این عالم نبر که اعتماد کرده جفط و حیا از مکر خدا میسازند ایمان این ولی الله الذی بدستی که یار من و مشوق کار من الله است که خدا بخت الذی نزل الکتاب تخذانی که در دست شما است از کفرهای بتکانت وهو یوتی الصالحین و خدا در دست دهد و کار سالبندهگان شایسته است و حافظ ایشان از سر دشمنان و الذین تدعون من دون الله شما می خوانید میسازند بخبر خدا بخون مضمون مطلق لا یستطعون نصرکم میسازند یاری دن شما را و لا انفسهم و در عتقا خود را انفسهم یاری کنند بون شکستن ایشان بر چگونگی آنها باکی توان داشت و آن مدعو هم الی الهدی و اگر بخوانید مؤمنان کافر از ابدین اسلام لا یتبعوا لشو بدین قبول و تو هم یبصرون لیک و یعنی ایشان را میسازند که بدیدها تا ظاهر میسازند بگویند و هم لا یبصرون و حال آنکه ایشان نمی بینند تو را میسازند و بجهت تو بینا نیستند بصورت تو را می بینند یعنی بعد از آن حضرت بدعت و بلیغ رسالت علم او میسازند بکارم اخلاق و نزل غلطه قبوله خدا العفو ترا که صفت عفو را با کسانی که گنات بوسطنانی از با نه میسازند و حد و سبکی که گنات بلکه لطیف ملائکه با ایشان که این فریبها را ایشان و تا این بیشتر در میل قبول ایشان بجانب ایمان و امر بالمعروف و امر بمرئان را بسبب که در افعال و اقوال که مستحق باشد در نظر عقل و شرع و احقرش بود و بگردان بعد از اقامه حججه الزام دیند عن الجاهلین از نادان مسیما پس که از جانب ایشان بدارد برنجی بود رسد سبکی بلکه ملائکه و ملائکه و اشخاصی که چون این نازل شد حضرت از جناب معوذت الفجر میسازند گنات باشد تا از ملک اعلام معلوم کم پس برقت با از آمد گفت ای محمد حق هم میسازند که عفو کن از کسی که بر تو ستم کرد باشد عطا کن کسی که نور محرم ساخته باشد از عطیه خود و بدینوند بکسی که تو بریده باشد از صادق که در حق تو بایست رسول خود را بکارم اخلاق فرمود و در قرآن هیچ بونیت که از این جامع تر باشد و بکارم اخلاق از این زید بریت که بعد از نزول این صفت فرمود که با خدا با گاه هست که غضب من شیخی شود و نزل آن حال یکم ای مذک که و اما یتبرغبتک من الشیطان و اگر بر نکیزند روز از جانب شیطان فرجی بخون یعنی سوسه و خلاق بجز نور او نموده اند مراد است که اگر شیطان در سوسه شود و خواهد که نور از غضبش و سوسه ملائکه نور نما بدین کسانیکه از او را بتورسازند باشند تا سعاد با الله بر پناه بر خدا از شر او نوزا از مکر و سوسه و نگاه داد و از فضی علم او بریت که نزع اول و سوسه است مغذیان و سبکی نیست مکر بعد از نزع معای کفر آن در نفس مطلق حق اول است بجز در و فرقی و اما یتبرغبتک و غایب از نسبت و بر سایر مردمان که و از استهم ناقد من الشیطان و تر بجهت صور خطا بت با حضرت و مراد از این پناه از سوسه شیطان معصوم و محفوظند بر با هر یک از تری گویند چون سوسه شیطان بود از اجاد و از پناه که عبادی انهم سمیع بدستی که خدای توانست پناه گرفتن تو را علم که انا با بجز فرج تو در آنست اسبغ است تو انکه از نیت تو میسازند علم است افعال او بر می بران مجازان دهند بعد از آن در بیان حال مغنیان فرمایند ان الذین اتقوا بدستی که آنرا که هرگز نند از شر او و معایا برستند از حق هم و از استهم طائف من الشیطان چون برسد با ایشان سوسه شیطان و مکری فرود آید در خاطر از جانب شیطان قل که او یاری کند خدای او و دعوت او را در پیش

نماید تا در این مصروف بر ایشان بیگانه باشد و ستار است که در موقع خطا و کفایت نظامین طرز کنند از او و احوال هم بماند
 و بر زبان نماند یعنی کافران که همیشه از او ستوه نمیدهند و خطایشان را می کنند فی القی و ذکر او و غواش بادستین معاصی و
 نظرهایم که یقیناً در این بین از عیب اینست از اصل اول ایشان و دست آغوی ایشان بانندند و بیا کافران همیشه از کراهی خود را
 بانندند و ندانند و ایزان تا هم بیا این در جویباری تو بکاران ای ایان از رو عناد از توحی طلبند تا لو لا اجنبها
 که بیدار فرمیدن ان ای از خود تم چه سار بر آنچه قرض می کردی مدینه او زدند که اهل که از رفتند و فرغ از انتهای قریه
 و طلبند تا انحضرت از او ردن عاجز شود و چون در نزول ان عاجز نشد از روی اینست که اگر انشا ان بیگانی چنانکه دیگر ایشان
 ایمان که چون این از قرآن که فرسخ می کنند ان را بر نوبت از کوین بر اوم بنان فی قل ایما اتبع توبین نیک من سیر میکند ما یوحی الی
 من و بی انجیم که وی کردن شود من در نزد پروردگاران من بر انانند ان نیستند بقصا از این قرآن و لیکها روشن است
 بدان حق بیاد و در یانته می شود من بیک فرود آمد از سر پروردگاران و هدی و رحمة فداء نمایند است سب چه نعوم بوقوت
 بزی کردی میگردند بعد از رسول و چه ایشانند که ان منغی شوند غیر ایشان و اذ اقراء القرآن و چون خواند شود قرآن در آن
 فاستمعوا له پس بشنویند از امریت که چون انشای دعوت اول نمانی گذارد و هر چه انحضرت فرموده میفرمود و نیز می انداید که
 چون نام در نماز فرمودند ان کنده انرا بخوانید و انصوا و خاموش باشید با امام تلاوت میکند لعنکم ثم یسبحون شایند
 که در هر چه شود یعنی ان بندگانه بی این ان مستودع و مغرور گردید از ابی جعفر و دیت که این خطاب با مؤمنانست که در نماز استمع شوند
 و با امام قرآن کنند شیخ ابو جعفر بعد از آنکه علیه فرمود که ملازم استماع و اذیت در زمان دور غیران واجب نیست بلکه استماع استماع است
 سینه باید که در وقت تلاوت گوش قرآن کنند و او را در نوای هر ایه یک فرود آید و بمواظبت و احکام ان بندگانه و از کز ذلک و یاد کن
 ای نماز پروردگار خود را فی نفسک کفر عا و خفیة در آن خوانند و از ای ترسکاری در تصریح و خفت انرب با جا به و قبول و
 گویند هر چه گفتند و در نفس تا این علم بیان و معاد کمال و جلال او حاصل شود و در آن الحضر و بخوان او را خوانند و در او حشر و شکار که
 من القول را گفتند یعنی میان ترس و خشم در انجمن با بعد و الاصل در باید در شایگانها مراد و ام ذکر است یاد در این وقت
 که انضا انفات شایند در انست محضر فکر ملائکه حفظ است و در در این وقت خلف می باشد بر ان ذکر کرد و خواهند نوشت و گویند
 این امر است فراموش که از در نماز بلند کند در خیر قرآن است بعد از یک ما سوین بشنوند نه زبان از ان ولا تکن من الغافلین در
 از جمله بیخ بر ان از انچه ناموش نشود از ذکر دعوا و احسان که خطاب انحضرت و مراد از انید انحضرت از انچه و عفت بنزول بعد
 ان حق بیان می بیند که باعث گواست یعنی ما آید که ان الذین عند ربک بدستی که انانکه سوپر در کار خوانند یعنی ملائکه
 اعلا که مغرب یا نگاه اویند لا تنسوا که من عباد ربکم ان منکند از سرشار و و بسجود تو نیز می کنند ان قدس او را از
 انحراف کر بلی اوست و که ایچان و ن و او را ایچان می کنند و در عباد او انچه غایب خصوص در کارهای است ایچان و در
 و غیر او را شایک میگردند این فریض است همشکان و نبینه و مؤمنان و ملائکه است از انچه است و ملائکه با صلح مائمه
 چهار در جمیع اوضاع قرآن بر ناری مستمع است و از در سوره الام حجه و حم سجده و الفجر و الفاتحه و رواتی است و ان با زده موقع دیگر
 است عرف و عد و نقل بنویسند هر یک پنج و در دو موضع و در قرآن و عمل و مس و اتفاق مرید حضرت رسالتم که چون فزند دم سجده
 تلاوت کند نیسان از او کار کند و بگریزد و کوبدای می برین فزند دم ما مودند سجده و سجده کرد و اوله است و انچه من ما مودند
 سجد و در ان نسیم در وضع بر من واجب است سوره الا انفال خمس سجداتی که با از بیخبر روایت کرده که هر که سوره انفال
 و برهه تلاوت کند من شیخ و نا بام در روز قیامت گواهی می برای او که وی بر نیش از مذاق و سجد مرید و زن که در در دنیا شده
 حسرتی و بنویسد سینه بخون کند و در هر یک در ان فدا در دنیا باشد ملائکه که حاضر شدند با او بر نیشند عینا ما مشا خود از ان
 و زایه کرده که هر که سوره انفال و برهه تلاوت کند در هر راهی بجا در هر تناق در اول و پیدا شود و از شیخ حضرت امیر المؤمنین باشد
 بخود در روز قیامت از سوره ایچان نوشته اند اما از سوره الفاتحه شریف بیخ خود رسد پس
بسم الله الرحمن الرحيم
سَمَاءُكَ عَن الْأَنْفَالِ پسند از تو ما مجید از حکم غنیمتها که از که بر اینج حال است با مرید که اصل بدرد و غنائم اختلاف کرده
 جوانان گفتند اما یک کفر در غنیمت ان نماند باین گفتند مایز و کازی و از انچه ما را نیز نیستید ما بد و مبادی ضمانت فرود کرد
 در بد اختلاف کردیم در غنیمت ان و اختلاف نیز انجا میدخوش کار تو ابر رسول خود نفیض نموده گفت قل الا انفال انکوی محمد
 حکم غنیمتها مود و است و الرسول مرخانی است مسمو محق است فرساده او دانفت کند بمر که خواهند فاقوا الله بقیس
 انصد عینا و عینا و اصلحوا اذان بدینکم و اصلاح اید عالی که بیاسمانت از نسو منان همروانان بایکد کرد و تسلیم بر خدا و
 و الخیروا الله و رسوله و فرمان بریدند و در فرساده او را در انچه فرساید و با غنایم ان گفته مؤمنین که رسید مؤمنان
 بر بیان مفسر تمامه و تقویست و جواب اشغال را و امر نوافعی عبا و من صانث گفت چرا اینست ساز شد منکم ان را بر رسول نفیض نمود او بر
 مخالفه در گذشتند و در دنیا مسلمانان قنص عدل فرمود و ما خلعها خود را به صلاح او دیدم و خلاف نوع از خود دفع کردم و نیز بیخا

مراد با شغال خورشید و جگر کجند بر آیه صحیحی از ابی جعفر علیه السلام مراد از افعال هر چیزیست که از ذرات اهراب نوا کبریا بلیستفال و هر چه سینه که
اهل آن بدین حال از آن جایی وطن کنند معتبرت کینه که زار نمی کشد با شام و عافای اوک و بطون او دید و ارس و توان و نعمای این
دانی و کال میگویند و نیز فرمادند که هر کس که از اهل بیت و رسوا و زو و بعد از او هر که قائم مقام او باشد بر سر نماند و بر خاک نماند
از مصالح خروج نماید و هیچ کس از او رغبت و اوقی نیست در زمان غیبت امام شیعه مادامت که در آن نصرت کند و نیز فرمود که غنایم
به بخشو محضت رسالت بود بر که میخواست داد و بعد از ذکر افعال و صفت اهل ایمان خبری در حدیث آمده است که ایما المؤمنون جز این نیست که مؤمنان
کامل و ایمان لایق از ذکر الله انا شد که چون یاد کرده شو خدای عز ایشان و جللت قلوبهم بر سر ده هفت ایشان از هیبت
جلال و بقور عظمت ببال و بیا از نفس امارت خود در جنب نعم و افضال از و انزلت علیهم ایات و لیون خوانند شود بر ایشان
اینها او یعنی قرآن و ادبهایم ایما فان زیاده که از یاد امان و امان مراهیست که یقین ایشان بیفزاید و تصدیق ایشان بای
حق برترین شود بجهت زیادتی ایشان آنست در وضع یقین ایشان نزد آن زیرا که هر که از اهل حق ایمان قابل زیاد و تقصا نیست پس هر که
ایمانت بر هر شیعی با یان منتر که پیش از آن نبود یعنی هر گاه اقی از امان باز گو توانی که کند آن صدیق علان و یقین اول شود پس هر
دیادتی ایمان نه کیفیت آن و علی بطور یقین کلون و برورد که خود توکل کنند بر خود را بر او با آن کد از وند و خود را بر او با آن کد از
نباشد که با و اعتماد بر مخالف نکند لکن یقیمون الصلوة این مؤمنان کامل ایما انا شد که از و اخلاص ساری و از وند نماز بر سر
دکان و عمارت و فناء هم یقیمون و از آنچه روزی در دهیم ایشان رفتند و اولشاک انکون که اعمال فلک که خوف و یار توکل و
چنین است با اعمال جوان که صلوة و زکوة است هیچ کرده اند هم المؤمنون حقا ایشانند که بر بندگان که وید و درست داشت با اهل رسالت
دیده کامل را در ایمان طهر در جهات بخندند در تمام مری من مؤمنان کامل کشت و در جهات او چند تر بود که با ایشان که بر سر
کرامت و علو منزلت است متفکر و زوق کرده ایم و امرش بر تفسیر این خود را ایشان از دوزی کرد که او که اهل سکا باشد از کتب و عیالی
از خوف مستاد غیر منقطع در خیر اند است که در بند است معناد در جهات هر چه نماند و در هفت سال فلع سا از آن کند
بدانکه ایمن دلاله میکند که هر چنین باشد و من بود زیرا که حق در این نیک ذکر فضایی اهل ایمان کرده است موافق او طاعت نمائند
و اگر چه در صلایمان مشاهید حسن بعضی را کنند تو مؤمنی کشت ایمان در بود که ایمان بخدا و فرشتگان و کتابها و رسولان و قیامت و
و بهشت و دوزخ و ثواب عقاب مؤمن و اگر چه مشهور است که ایما المؤمنون اهل خورایینه میدانم که من داخل ایشان بانه از بود
فدا کرده اند که هر که شک کند که ناموس حقا و کوهی نماند که او از اهل حقت است پس نصف ایمان او در و نصف ایمان که وید ایمان بعد از
ان شاعرین بدیدی کند بقوله کما اخراجک ربک بعضی اهل سکا تا در که اهل ایشان از منته توان افعال را بعضی درون بعضی منته حال ایشان
است در برون کردن پر و کار و تو را من یقینک انما فو که در عادت برای جز با و با حق میرسد و بعضی جو خدای از کرد نور او بر برون
رفتن از مدینه بوضع بد برای چها با اهل شر و عیال بعضی مسلمانان از آن که اهل شد و بخوانند که از کمان مالون ما من خود برون
رفته محمد شفقت کار داد کرده اند چنانکه سفارید و ان فرقیا من المؤمنین و بدرستی که و می در که در کمان که کار هون
فرین کار هندی رفیق بد یکبار اول وقت جلال و شب میکنند با توفی الحق در اختیار کار جهاد که ثوابت بعد ما من کین بر
و دشمنان بد ایشان که جهاد اچینت داد انسه با غلام تو که بر دشمن تو ظمرو خواهند یافت پس انسال که اهل دارند کاتما یساقون مح
که اهل از آنکه از اندا شوند االی الموت سو عمر و هم یظنون و حال آنکه ایشان نکرد بر سبب اعلام مری یعنی که اهل ایشان از جهات
و حی است که گویا ایشان را بجانب منزه میزنند و ایشان علامه کلامی بیند و از هر چه فله عد و عد و کوی داد و اسعد از ایشان بود چه
ایشان سپید هیچ نفر بودند و هفتا اشتراش در آب و شش در ده هشت شمشیر با و جو این نفس فانی مقتضاست که گزین باشد
از مشقه و شتابان بر اهل و غیبت کنند بجمع امنیت که بزیر از مواظن هم از که و سبب اغری ان بود که این کار و ان فرشی با صلاح است از شام
مراجعت کرده بودند و ابوسنیبا با بعضی از ضادید قریش چون و عاص و عمر و هشام و مخزوم بن نوفل با حیدر و سوار سربازان تقاطع
کردند چیزی نل مدد سور و راه را بر بعضی میدعام رسانید حضرت ابن معنی با مؤمنان با در گفت ایشان از بی از سال بلکه رجال حایل شد
که سر راه بو کار و ان که فرجی بیبا با سلاح و سلاح با این قصد میرسانند چون این خبر ابو سنیا و سید هم غنادی ابمکه فرستاد از این
مدخواست هم بیامد و نمکند و در زد که ای اهل که ما ها در موضع خلف استایم برون در وید و یا و ان خود را حمایت کنید و محافظه نمایند
صورت بر برون چشم بکند و در داد که لا غالب کم الیوم من الناس اقی جا و کم مترسید که از هر چه کس شما از مقتول نواند ساخت
یا روم که کا دشمام اهل که چون از این نماند جمع با فتمه زاد که که آورده در مکه فدا کردند که مکه باز ایند از سرش برون کنند و
و اصداف بر برون حضرت رسول و در وی توان نزل فرمود بلی انحضرت را از آمدن لشکر کفار قریش خبر داده و فرمود که حق تعالی سفارید که
یکی از روی طایفه کفار و انشد کفار قریش بر خواهند بود شهلا مان کار و فرادوست نری زید یا منافق کفار را بعضی کنند که با سبب
حرب را اما در آن ختم که کار و ان بدست انداختند این حضرت از این سخن متغیر شد و کجا در مهاجر و نصاح حرب را اختیار کردند و
برخواستند و در آنها با کمال انصاف و مشال با لفره خوردند از آنجهت سفارید بن عمر گفت یا رسول الله ما فاجع و محکوم او مطلق تو ایم بطرح حکم

در

کودان چیزها فرو بردند کنت حال بزد و عین دشمنی افکار غشتر فدای حال و ستمک دین و بر داشت برود کثرت کبریا نماند خوام افشان و ستمک
و ابوسمه شکران و نجیب کس از آن شکران و شکر یانوا نماند که او شکر بخشم و دهن و جینی و نسیب و بختان و بیخود و مشغول شد و ملاکه
اظهار حرف کردند و موثنا نیر چنان کنیز برایشان محامه کردند و معناد کرد از صداه و بدش پش کشیدند و وقتا کنیز بگردا امیر کردند پس اهل
نزد بیکدیگر گفتند و غیر سکنت کس کستم و آن میگفت کس من اینک نکریم بیدم که قلم نقشا و هم بر شما کشید و شما را بقوت و شغلا
ولکن الله قتلهم و لیکن سخنی گفت یثا و ابریکه شاد آمد ذاد بملا فک و دهها شکارا بران و لیساخت بر حرب و برایشان سلسله کردند
و ترویج عظم بود و ایشا نندخت و سار و میت و سنگ که نوای محمدان شت عازد برود ایشا ن از و میت و قوی که انگدی می چکانند و بیجا
بود که در چشم همه لشکر کفار بود و بران نادر بود و لیکن **الله و فعی و یکن خدی انگذ** از ادعیه هم ایشا ن رسانند تا آنکه همه منفر شدند
و ارباب یق و ایتقا تعقیق در بیان کاتب ظفر ایشا ن و مار میت ذومیت نجشا بیادانت حاصل کسوس سخانه و تم کار دامتگلو ساختند
ریک و چشم و نور و دل ایشا ن و ایام از فرشتگان و انا خودا ناصر سازد و **لیلی المؤمنین** و با عطا دهند و سنا ترا و نغذای ایشان
از زلفی فرماید مینه از سر دیاه و ملازم **حشاشا عطا** نیویک و لغت بزرگ که ان سرش در چشمه و مشاهدات با ن ذالمر برسد و عموختن رساله
باشد این **الله سمعنا علیکم** مدد است که خدای شواست ستانده و دعاشا دادا علیکم و انا بینا و هول اما لا جرم در داد العباد کرده شمارا ملتزم
و مسود ساختند **الله ایتنا** کما ذکر کردید بیدار غلبه فاعل و معا و میت اهل باطل و **ان الله و مقصود** از این خبر آنست که خدای عز
کینا و با طرس از فلانت کید **الله ایتنا** کما فی من مکر و حیاء کما فی انرا و حفر من کیند خوانند با ضامن یعنی خدا باطل کند که مشرکانست
از زده اند که کفار و فرستاد و وقت بیرون آمدن از مکه دست پردها حرم زد و گفتند با وضو کس از این دولت کور از کزاه یافتند
از بر وجه اعجاز که کرامی برمت از این و درین ترا که فاضل فرانت و در و بد را بوجمل نیز گفت ارسد یا مکر او مانا جو سرشت و قطع کند
ترا خطه و هم خود را و چیرا و در دست که از اینست سایه فردا بر پیشا از زن و ملا کس کن و بر برای دیگر کند خدا و نذا مکر و هر که دوست
نزد تو اید یا بگرد جوتم در باره ایشان به فرستاد بر سبیل حکم و نبود که **ان لم یفقهوا** اگر یگانگی و نصرت کوی دلی که او سرش نقد
جانتکم و لغت بیخه یق که آمد با فاعل یعنی توحان دین که دوست ترست از خدا و **ان قلتم** و او اگر با دانی کانون باقی ماند در
حکایت بد را از کس معاذان و سول **هو خیر** کما **من احسن** در شمارا از قبل این عقوبت از جانها و **ان تعودوا** و او اگر باز کردید
بجواد و سلسله انان لغت بازرگتر پیش ایشان **وان لنعنی** **عمکم فیکم شینا** و دفع نکند از شما جنت و اتفاق چیزی را از ملت
و بیخود از نون و **لو کثرت** و اگر حیثا باشد بخاند **وان الله سمع المؤمنین** و بدستی کسنا ای با مؤثنا نیویک کا دست نصرت و
سونه و کنا و دانسته شد و آنچه و عد و صحت سراج بیبا باشد یا **اینها الذین امنوا** ای کسانی که ایمان آوردید اصبعوا
الله و رسوله در بیان بید خدای فرستاده اوزا و **لا قولوا** **عهنه** و برگردید از غرض کیند از راه و بجهاد و سایر طاعتان باز
مکود اید از سون و **انهم** **تسمعون** و حال آنکه می شنوید که من گویم که **اربعین** است یا می شنوید و **انظروا** امر و نوا هر قران را و **لا تکلوا**
کالدین **قالوا** **سمعنا** و میباشند مانند ما که گفتند شویم مراد کفارند و منافقا که نکند ما استماع قران کنیم **و هم لا یسمعون**
و حال آنکه ایشان نمیشوند شنید که بدان نفع کیند پس کویا کینشوند و یا مکر و یا خود ایشا ن فرماید **و شربانان** که می گفتند یا ن خدای با
میشوی معان آنکه سمع قبول استماع آن منکر زند پس در منزل ایشان میفرماید **ان شر الذوات عند الله** بدرستی که بدین
خبرگان در و درین نزدیک خدای یعنی بدترین جوانان در حکم **و سبحانه** **الضم** که رسانند و شواقی حق **الکم** ککنا نذرا کس و س که
الذین لا یعقون که در نیباید حق را یعنی خود را بران نمیدارند که ندرت کنند دران نامهد شود بحق و بدترین از راه ایم جداست که
از خود کسب لغضبت ایشان بر سایر جوانان زک براننده اند و بجانب **انظروا** و هوای نفس شامند و **لو علم الله** **فینهم خسر** و
اگر دانستی خدای در ایشان میگوید که دفع گرفتن استایان قران و قبول هدایه طلب دهند **لا سمعتم** هر سینه بشنویند یا ایشان از این
لظت کشیدی و توفیق از زلفی فرمود تا بشنوند انرا بر وجه حیثا و جفا که طالع حق اند می شوند و بران مستغفی شوند و لیکن
ایشان حیثا که رعدا کردند و از غایب نکاد و استکار سمع و بصیر خود را از شیشه و بیدر لا لان هدایه باز داشتند لاجرم سونم ایشان را
کو دو خود کسالت و حال کفر **انهم** **رغمنا** و **لو سمعتم** و اگر بشنویند ایشان از اوسله لطف **لو اولم** سینه و کسند از آن و هم می شنوند
و حال آنکه ایشان عرض کنندگان باشند از قبول حق پس چگونه لطف ایشان نماید از اوسیرانند با ایشان از اذن کردیم و تخلیف فرمودیم
در اینست دلیل آنست که حق منع اطیع کند از مکلفا و عدم لطف نیست کسی است که دانسته باشد که او یقین شفع شود بعد از آن بندگان
بطلاند رسول مرتب میاید که یا **اینها الذین امنوا** ای کسی که کردید بید جانب کیند برضای **واللهم**
و سر شرا از ابطاعه و قبول امر و بوی از ادعا که چون جو اند و سول او شمارا **ما یحبکم** هر چیزی را که کند که شمارا ایینه
ایان اولی و دینی که جو دین در درین را عقوبت یا ن هم چنانکه کفر بجدل **یولوا** **الذین** از او با عتابید **و انهم** **کفر** و کفر و کفر و کفر
و غیر مقیم با شما که سبب است حاکم بر آن کیند شمس علیه کس از ملاک کزاند با سید شد در راه او که موجب است نرد
سجاده یا فرات که زندا سازند **اعلموا** **ان الله** **یحول** و بدینند که خدای مایل شود بینه جدا کرده اند این

المرء وقلبها ميتا مهدل و در اين تمثيل است سرافايدت و بسجاستي كه تو سخن نيز اين من اجل الوريد و نبيه فوانكه و سبحانه مظهر است
بر سكوتات خفا و بطنها با آنكه صاحب ذوا غافل شود و كنهان را تمثيل نمائد حق است هرگز نندارد در فرخ عزم و تقوى ماستد كلام منبت اعظم
حضرت امير المؤمنين شكوا الله عليه عرف الله بفتح العشاء اشار است با اين غيب و مستار غير و تضعيف دل و خلوت ان پيش از آنكه جدا كند حق
ميتا مرد دل و بجز و فرزند عمل از او خون كردد و كنهان را جداي افكند ميتا بندد خون ان و كو نيكه و مؤمنان و زلفت بخاريد انديشه كرم نيكه
كه دشمن بيا و است عدل ما اندك و بجهت اين خوف بدل ايشان امدى حق و صيف رايد من مانع مى شوم مبادل ايشان و خوف ايشان تا خائف بنماند
نعايل ميتوم مبادل كانن و امن تا همت بر سا باشند بوش غبار از ابي عبد الله روايه كرده كه مراد است كه حق من مانع ميشود از آنكه بند
مؤمن خود باطل داند و باطل را حق و آنچه او بداند اين را كه سخن حق است اين كه كنهان بگويد و جوى او غشيو خواهد شد و بجاى
علم تا خواهد فرود و آنچه او آفته و بيز ميزيد انكاهى كه او برسد متوهمان لا تصيبن الذين ظلموا امنكم و نريد بجا نيكه
كودند از شما خاصه در صالحى كه اختصاص داشته باشد با آنها ملكه عام باشد و بطاير و غير ظالم اشران برسد و شانه ان بجز ملكه كه كند و ايد
بدع است بد همت را بغير و بوى از منكر و كاهلى از حيا از اعتبار من و ريت كه حق در ايشان ميغوايد كه بر منكر خاصش مباشد و ازان چشم مپوشايد
و بدان رضامنديد كه چون علم بصدى ناند شود ظالم و غير ظالم و خاص عام دوران داخل شوند تا ظالمان بجهت ظلم و غير ايشان بجهت ترك
امر برف و بوى از منكر و نامكلفا از اطفال و بجا نون عيالم بر سبيل امتحان و اعتبار و لطف مرغبر تا ازاى مثل اين غيبت كرده ترك منصفه كند از سكا
منقول كه اينج در دو زيد نماز شده در دو زجلى مر جمل نيمه ان نشه نوى نمود با حضرت امير المؤمنين در مقام مفاصله در امان و منزه عظيم
از ان پيدا شد و بيز عجز رايت كه با خدا كونا ايت ميخوانديم و عبادت كنيم كه اهل بيت اين هنگام دانستيم كه مراد از اين ممانيم بر مخالفه كرديم
و رسيد با آنچه رسيد بغير مخالفت امير المؤمنين كرفيم و با او در مقام عمارت را ايديم و بجهت ان دو نشه ظاهر ايديم و ايشان اسفل است كه چون ايت
ان نشه بغير عجزان نمود كه هر كه بر علم كند بر اين جاي كه من نشه ان و از ذوى عيبك بعد از وفات من چنان باشد كه انكار نبوت من كند و انكار
نبوت خبيث بغير ان كه قبل از من بود و انچه حذيفه بمانى گفت نسو كرمود كه از بعضى اوزان من جزى چند ساع كرده كه حق با ايشان نيزد
من با ايشان محال كهد و بهلا كه امر كوتاه كوزند و ابوت اب نضاي نقل كرده كه بغير فرموده كه اى عمار زود باشد كه بعد از من فتنهاى عظيم
ظاير كند تا آنكه شيعه ميان ايشان كشيده شد بعضى بعضى بكشد و بجز بيز اى نمايد چون بن حال ايشان كنى پس برت كشد
باين استلح كه در بيان است من نشه ان على ايتى با لب حبه كه هر مردمان و ذواى سلوك كند و على ايد ذواى بود و راى على سلوك كن
و بگذر همت مرعنا از اى عمار بيشى على نوز از راه راست نكرند و بر هلا كنده نشه نكند اى عمار اطاعت على اطاعت من است و اطاعت
اطاعت حق است اين حد ايشا كراصل ستر است كه از بغير روايه كرده اند و اعلوا ان الله و بد ايد اوستو كشد اى شديد العقاب
بعض عقوبت است بر كسى كه در ظلم او بيز رسد فلان الله من ظلم محمد ازال محمد و غضب الله على من ازالهم عن مقامهم و منعهم عن مقامهم بعد
ان ذكر اهل ايمان كند بر جالى كه ايشان از دست در اظهار انعام خود مكنند بر ايشان بغير و نمايد و تكثير ايشان و منصف مايد كه و از كوز
از آنم قليل و ياد كند اى مهاجران چون بوديد شما اندك مستضعفون و اى الا من بخاركان بوديد و زدين مكنه پيش از
هزين تخافون ان يخطفكم و الناس سير سبله از آنكه بر ايند شمارا كذا و بر بطن بوديد از آنكه چون از مكنه برون ايد شمارا
بر شما ناخن زدن و ايد و امانه بجال شمارا ساند قاي و بكم بر جالى فاد شاد و دردينه و اقد كم بغير و تقويت او شمارا بيا و دادن
خوي با حمايه انصا يا مبادملا نكه و در قكم من الطيبان و در كوز شمارا از عيبتها با كيزه كه بر ايتا بيت من حلال بود اهلككم
شكرون تا شايد كه شما ساس روى كند بر اين نمونها و كو نيكه خطاب كانه عرب است كه دليل بودند در دنت ملك فارس و دم و بيز و منيه
حضرت رساله عمر بن زهدند شدند و زهره ملوك فارس روم غالب كشد ابلج و نصير خود او روكه بفضي صحابه سخن از بغير ميشيد
و در ايتا ان نيكوشيد و منافقان بر ان طلاع يافته اند بيشگان ميرسانيدند حق اير فرشتا كه يا ايها الذين امنوا اى كنانى كه
ايمان آورده ايد لا تخونوا الله و الرسول خيانه مكنيد بخدا و رسولا و در اظهار اسرار و از جا برون عبد الله انصارى نقل است كه فرود
ايراج ان بود كه جبرئيل نزد حضرت امد و گفت ابو سفيان در فلان جاف و در ايتا است بعضى ان مشركان بهمه استباحرا ايشان مشغول باشند
و اير سخن را پوشيدند و ايد تا ناكهان بر سر ايشان نازيدى كه از منافقان جزو حال طلع شد نامه نوشت و ابو سفيان مملوك را از ان سدا نا
خبر كوز اير امد و از زهرى و ايتا است كه اير ربحى بوليا به نازك شد است بود كوز سولم خصمين و نصير بيت يك روز خلاصه فرمود
ايشان بجا شد طلب صلح كودند بجز بى نصير كود بودند بجز جايها خود را بگذرند و بشام رفتند رسول فرمود صلح كنم ليكن بر حكم سعد
معاذ فرود ايد تا اير ايدان تر كير بيشگان ايشان كشد ابوتاباه از نوز ما فرستيد تا ماوى شود كيم حضرت ابوليا به نازك شد
در شهادت و ابا ايشان رطبى بود بزاى انكه مال او فرزند ان او در دنت ايشان بود كشد در حديث سعد اير چه ميگويد و نيكه
ميفرمانى كه بركم او فرستيد ايم اطمانه كيم با نروى انكشان اشاره بخلق خود كرد يعنى همه شمارا خواهند كشت اير ايم نازل شد ابوليا به نيكه
موز ايد ناشد و علم از قدم بر نداشتند بودم كه دانستم كه چنانچه كودم ما جند و رسول او ازان ايشان شدم و بيز بيشگان اير فرود
بود راى كو نيكه ابوليا به بيا در خود را بر شو و مهادت مسوك خورد كه طعام در شرب بخورم تا بغير يا خدى تم توبه بر ايتول كند اير

شوک و کثرت خود منور شده و از ایشان چنان بود که البته لشکر اسلام را سنان از خود فروغی و نورانی که بر ایشان
و احباب و ازاوه کرده بودند بر ایشان واقع شد و الله خیر الما کریم و خدا بهترین بر او مینماید که کثرت داد شرط اعناد ایشان خبر
میدهد که و از انشای جانان یا نشاء و چون خوانده شود بر ایشان اینکای کتاب قالوا قد سمعنا کوبید بد که ما شنیدیم این کلام
و این سخن را از این که در کار میبینیم و این بجهت گفتند که نفسی عاقله الله علیه شجاره رفتی بود بیلا و فادس و فسر و ستم و استغناء
ذخیره و زبان عربی که در آنجا بود و گفت فاسدترین او کدام که شیرین تر از انسانی است که محمد بر ما میخوردند خودیم از عناد او و انشای این
خبریم که خون یاق فریغی میگویند که ما شنیدیم لو نشاء لقلنا مثل هذا اگر خواهیم بگوئیم مانند ایشان هذا الا اننا
الا و این نیست من مکرر میبینیم از من نیز این قصه را درم و این غایت مکاره و عناد ایشان بود زیرا که در وقتیکه پیغمبر ایشان را که
یکسوره مثل این میخواندند از آن عاجز شد و توانستند و اگر میخواستند البته مثل آن یا فریبشان میاورده اند اما او را آن حضرت گفتند که چون
ایشان مثل او را در آن دامن گیر ایشان نمیشد با وجود تکبر ایشان با تعدد و چند که نزد ایشان حقیر نبودند و مانند دیگران و بعضی
خروج از آنکه مشقت محاربه بر خود نمیآوردند معارضه نمودند که در این جنگ عباد و مشقت از خود رفع میکردند و در وقت که عثمان بن مطلق این سخن را
از حضرت شنید وی گفت خدای بزرگ این نوع عینا مگوی چه محمد بر خفتن آنچه میگوید صدق است گفت من نیز حق میگویم گفت محمد بگوید
لا اله الا الله جوابی که من نیز میگویم لا اله الا الله و لیکن بان هم نمیکند که مولا علیه السلام الله یعنی فرشتگان حضرت خدایند چون پیغمبر ایشان
این قول کرد و مؤمنی نصرانی بر تو این کلام اله است منزلی از تو و الله نصرانیست با جمله این سخن حضرت بود و با یقین ببلان توان گفت
با وجود این که این سخن محمد بر خشت سنگی بر من نکر و مرا اهل آن حق است از این خبری دهد که و اذ قالوا اللهم و یا ذکن اذاکه نصرانی
بالمعنا او که با او منقوب بودند که با خدا یا آن کان هذا هو الحق او من حق ان دانست در وقت نزول آمدن عید که از نزدیک
تو قاطر علینا حجاره من السماء بر ما در آن بر ما سنگی از آسمان حینا که بر ما نازلید باز ایستاد او اذنا عذاب الیم یا
یا در بر ما عذابی زد و آن چون نصرت دعا کرد و خود هم سنا با نازلید این واقع نازل کرد و این بد بشیر حضرت رساله کشته گشت و بجهت
پیوست عبادان در دنیا عذابت در کفاری فرماید و ما کان الله ليعذبهم وینت عذابی عذاب کنند ایشان را و اگر چه بعد از آن روی
طلبند و آفت فهمیم و حال آنکه تو در دنیا ایضا عذابت الهی عذابت در زبان بر آن میآید که هیچ آیه از سنا میل نکورد اما در پیغمبر
در دنیا ایشان باشد خود طاعت کرده عالمی و ما کان الله معینهم وینت عذابی عذاب کنند ایشان و هم تشغیر و حال آنکه ایضا
است عذابت یعنی مستغفران باشند از مؤمنان از حضرت امیر المؤمنین منقولست که در زمین و امان بود یکی است و دیگری است آنکه در وقت خشم
پیغمبر است و آنچه مانده است استغفار است و شبهه عذاب استغفار مانع از عذاب است بر سبب غضب می شود پس سبب عذاب آن او کرد و چون صدقند
پیغمبر کردند و او را از آنکه تراجیح کرد و حسی عذاب کشند حق هم در این حال نزوم که و ما هم و بیت سنا یا از او پیغمبر نماید از ایشان الا
لعبه بهم الله انکه عذاب کند خدای ایشان و هم بصدون و حال آنکه ایشان باز میآوردند رسول و مؤمنان و عین المسجد الحرام از دور
مسجد حرام و ایشان را از آنکه بر من می کشند و نظام الحکمیه منع دخول ایشان می کنند و ما کانوا اولیاءه وینتد ایشان سولیان امر
مسجد الحرام با صفا شریف این منع کنار نهاد است کسی کشند ما صاحب اختیار هم هر کس خواهیم منع دخول آن کیم از آن هر کس خواهیم از آن رسول
دینم در آن وقت و مؤمنان با وجود آنکه ولایت هم دانند با هیچ بابان اولیا و نه نیستند شرک از مسجد الحرام الا المؤمنون مکرر میگردند
ان شرک و لیکن اکثرهم لا یعلمون و لیکن بیشتر ایشان میدانند که ولایت حق ایشان نیست قید اکثرهم است که در دنیا ایشان
بود که میدانند اما عنادی کردند و ما کان صلاتهم و نیت دعا سکران با آنچه از نماز نام کرده اند عند البیت و در بیان
خدای الا مکاه و نصدیه مکرر بزدن و دست بلند کردن و روی غارت بنوعی کنار آن بود که مردان و زنان بر همه نماز کردند
و صفیر زدند و دست هم که کشند حق هم نزوم که نماز ایشان بود و نیت فدوا العذاب بر عهدی و کافران عذابت از سنا سر برد
دو زید و خون ز خورد و در محشر با کتبه تکفرون با آنچه مستبد کنی در زید با عقابم بعد ان الذین کفروا یضعون اموالهم
بدستی که انما که کافرانند بفقیری کنند اما طهای خود را بصدق و امن بسپار الله تا با زدادند در نماز از راه حق که سنا بزرگ سولت
اوردند که بعد از خروج کفار و ایشان را که هرگز نمیریدند و از آن کس از ایشان عرب چون ابو جهمل عصبه شبی مقرر کردند که هر یک دو صد تن کور
طعام دهند پس هر یکی از ایشان را شتر یا نه شتر در روز میکشند ایشان را در عرب توفیق کردند خودیم این را در باره ایشان نقل است
و گویند و سنا بر شتر نگاه میافمال ملاحظه لشکر که در وقت عصر بعد از نیت اند که فسيففون هم این در باشد که قطع کنند نام
مالهای خود را هم تگرون علیهم حشره که پس باشند آن فقیر بر ایشان بیمانی در حال دنده باشد متوسل باشند هم تگرون
پس مگرو کردند و او کار کرد و در نیت مکه بود از این از دلایل جهاد است که خبر او از چیزی پیش از وقوع ان والذین کفروا و انما که
ثابت باشند بر کفر الی جهنم حشرین بود و وضع حشر کرده و زانند شوند لیسر الله الخبیث مخلوقند کافران جهاد است که سنا کردند
تا آنکه از آن کافران من الطیب از ما که مؤمنان و جعل الخبیث و جمع کنند هم نماید کافران بلید با بعضی علی بعضی خبر بود
برخی غیر که جمیعاً این هم آنکند کافران با کافران و خالی که جمع باشند و هیچ کس از ایشان نماند که با ایشان نباشند و با هم کذب کافران

باینچه در سینهها است آنجوش بخرج و تسلیم یا عالم بماند که احوال بکشد عدلی باشد تنال بیکر و در فروری دادند و از سر کوه
و یاد کنند ای عجمانی که بنویسد از شما از این انفسه فی احسنکم قلسا کون فی کمالان کوزید بهم سینه در سینهها نامو
اند که نادانان قوی شد سحر با و غایب و بر روی او زدند که این سحر در وقت ایستاده بماند که در سینه او بود گفت
مشکان صفادون باشند گفت تربیت است نه حال دارد و حال آنکه ایشان همه بیچاره نبوده و یقیناً کما فی احسنهم و انما کوزید
شمار نیز در چشمها ایشان که دشمنان انداد بشدند و کارزار و فتک است و چون در وقت بلای ایشان جنگ کند که کویران بکنند
ملک ایشان از بد منتکتر و در سینهها برینند چون بجوشند و خون قشورشان را در سینهها از سینهها دور و بر او غوغا بداند شکست و شکست
ایشان نشاد و این سوز از این عظیم است نوبه با صرا که بیسی بیلد کثیرا کثیرا غلیل بید تا با سینهها شوند که در سینهها بماند
ببند کس و نزدیک سینهها را در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها
موجود بود لیس فی الله امر فاحکم کنته کاری که ان کان مقعولا کنته شکسته و موع ایستاده و والی الله و حق
الامور و و سینهها را بر او کرد انداد که در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها
از القیم فیة چون برینند بگویی که خدا که ضد حرف کند با شما و با ایشان در مقام کلا دارد و انداد فابلو این یابید و از
مقاتله ایشان در سینهها و ذکر و الله کثیرا و یاد کنند از ایشان در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها
که لکم ثمنان شاید شما فوز و ظفر یابید در سینهها و یاد کنید که در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها
بد بر کنار و احبوا الله و رسوله و رسوله را و فرستاده او دارم و همان در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها
نکند باختلاف امر فافشوا این بدل شود و قل هب لی کرمه برود بیا در وقت تقوا سانسیمه در وقت بیا در جهنت که در وقت
در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها
فوشه و از بیخ الصری کومید و اصیر و ان الله مع الصابین و شکیانی کند و مقاتله بدست کسل با شما و ان الله مع الصابین
که شکستی که در روز نجات در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها
نرسید و لا تکونوا کالدعیر حیوا و مباحثه مانند آنکه در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها
فخر و رعاء الناس برای آنها خلق فراوانی که اندک بجای نماند و در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها
که باز کردید که کاروان از ابله فرودیدم مردمان عزم رجوع کردند و جهل گفت البته برین شرم و شرم خور نشویم و زمان سینه برای فرود
گویند وقت نشد و شرم کشیم و فرودمان از طعام دهنیم و اولی از شمع و شوکه در کرم مادر را چای عرب منتشر کرد و مردم از شمع خرد و لا در کما
کیند خوی سینهها که شما از دیار خود مانند کفار میزنید که ایشان عجب و در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها
الله و یازید و قدر شما از راه در سینهها و الله بما یعملون محیط و خدای با چه کند غالتان بر او از او خواهد داد و در سینهها در سینهها در سینهها
فرین از که برین مانند و بجالی سزای بی گناه رسید بجهت کینه قدیمی که میان ایشان بود اندیشناک شدند و خواستند بزرگ دعا بلیس بسوز
سفره بیالک که حضرت گمانه بود برآمد و با ایشان ملاقات کرد و گفت شما سیکو حافظ کثیر می کنید و میدانم که من شما منم که از منی گمانه سزای شما رسید
من نیز رفیق شمام در این خانه برین بلیس با همی بنیابان هم او ایشان رو بسید نهادند سحر از این خبر میدند که و از این پس لهم الشیطان
و یاد کنند که یار است ای کافرین دیوسه کز که ابلس سحر عالم کرم در آنها ایشان را در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها
و گفت فی عذبت مسمار از مردمن الناس انما یجیرک من الله و انما یرزقکم من الله و انما یرزقکم من الله و انما یرزقکم من الله و انما یرزقکم من الله
و یازد در سینهها از نوم گانه و کند ارم که از ایشان سحر و سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها
کز لکری یکدیگر انعکس علی عقیبه باز کشت شیطان بر هر دو باشد خود بنوعی بقر فسر بر کشت بود بلیس است که چون در روز بزرگ
فرید انداد بلیس ایشان را ببیند که در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها
فرود می کشد ای بلیس که مسمار بود و فقال لی بری منکم انی ارمی علی ما لا یؤمنون و گفت بلیس که من میزدم از شما بدست
که در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها
خدای که از سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها
سفره سو کند یاد کرد که من سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها
سفره نمودن ایشان چون مطلع شد اسلام از در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها
است بر انداد و انکار بر وجهی که هیچ کس از ایشان را طاقت عتاب و نماند سزای که در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها
خواب بود که در روز بیدار شد چون در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها در سینهها
قیاس برین گناه کاد است قابل شود ان يقول المناققون اذ کن این را نیز که چون گفتند منافقان مذمبه و الذین فی قلوبهم
فسوس و انما نکرده و انما یوشان بود بیار شک و نشان بین منافقان مکه یا بیاری کفر و سوخ ان و انما یوشان بود بیار شک و نشان بین منافقان

اسلام کرده با وجود فدا شدن خود و اینکه وقت کردند و در وقت خروج قریش ایشان میدانند و نیت ایشان آن بود که هر لشکری که بنشیند
 بدان سینه کشند چون مؤمنان از او بر شامند کردند گفتند عذر هر چه بود شما فریبناست این گروه مؤمنان از او بر ایشان که با وجود وقت
 معدوم سلاح در برابر چنین لشکری از آنجا آمدند و چون در جواب ایشان فرمودند که و من یتوکل علی الله و هر که توکل کند بر خداوند و کار
 خود بار او گذارد تا آنکه الله عز و جل بر او برسد که خداوند غالب بر هر که بر توکل را فرود نگذارد و حکم کرده که اقل توکل را فرود نگذارد
 و یاری دهد و یکس چون منافقان مذکور که کفر مشرکان وقت مؤمنان بدیدند و می بیند و در وقت که در میان آن
 افتادند فرستگان باز یانه بر پشت رسول ایشان زدند و همه ملائکه کردند و خود رسول خود را از این خبر داد که و لوتوی و او کسبیدگی محمد
 حال گفتار را در تیمم فی الذین کفروا الملائکه چون بیرون می کردند و اوضاع ایشان را که کافر شدند فرستگان که احوال ملک الله
 بودند در عین بدو تصریح و جوهر هم میزدند و عودها ۱۴۱۴ در وقت ایشان و از با هم در پیشها ایشان را بنیامین نقل است
 کشتن چو روز بمیلانان کردند فرستگان تبع برود ایشان زدند و چون پیش میزدند و وقت با ایشان رسید که در ما را ما باها بر ایشان
 زدندی و ذوق او میگفتند که بخشدای اهل شر و نفاق عذاب الحریق عذاب بود آن که مقدر عذاب و رحمت ذلک بما فعل
 این ضرب ما از یانه بر ایشان جهالتی از پیش فرستاده بود اید یکم و ستمها از شرک و سایر معاصی که از جمله آن شرک محبت شما بود و آنکه
 و ان الله لیس ظلام للعسایب انت خدی نیست کشتن و بندگانی که ایشان را از این جرم مؤمنان کند پس عذاب کردن آنها
 عین عدالت بود از آن بر سر شدت حضرت رسالت میساخته حال کناری کند که از اینها تکذیب سول خود کرده اند و میفرمایند
 ای محمد عذاب مشرکان و کفار و کذابان و عیون حضرت موسی و الذین من قبلهم و اذ ما فعلت
 آنها که پیش از فرعون نبی نبود یعنی عذاب نمود با غیرین خود کفروا با ما با ما الله کافر شد و بنیامین ما یعنی مدالی که دلالت میکند
 بر عدالت ما یا بجهان انبیا فاعدهم الله بکفرنا هم بر کفر خدای ایشان و عفو کرد بگناهان ایشان که کفر و تکذیب بود
 هم بر کفار ماسر فریبین و خداوند که ان الله یوقی به دستوی خدای با قوت و قدرت شدید العذاب تحت عفو بر
 در مشرکان و کفار آن که هیچ کس بر عذاب نماند کرد ذلک بان الله این عقوبت پیش از آن است که خدای عز و جل عفو کرد و ان الله
 و نبدله و نبدل یعنی عادت او نیست که تغییر دهد یعنی آنچه علی قوم فسق است که انعام کرده است بر سبب فضل بر گروهی از امتان نوکان
 فرموده از انی و فرخی میباید توانگری و در سوز و نیت است حتی تغییر اما با انفسهم نماند یعنی آن گروه تغییر بدیدند خدا تعالی را که تعلق
 نیتها ایشانست بحالی بدو و سوار سوار ایشان حال خود را که بر سگی بود و در خواری بدو یعنی حضرت رسالت و قطع
 نفوس و تکذیب و انشمار ابدان و از او مؤمنان وسی در بخش خون ایشان بدتر ساختند هم چنانکه نام سابقه که تکذیب سبب تعدد نیت
 ایشان بگردد و سر خود بفرودند و این مناصح شدند و ان الله مسمع و یدرستی که خدای تعالی استخوانان فراموش کرد و اعلم
 تا با بیفاید باطله و اعمال تغییر و اعمال شیعه ایشان دیگر باره بر او قول شد و در سبب نماید که کافر قیوم و تکذیب کذاب ال فرعون هم
 کافر و فسق است الذین من قبلهم که بوا مانع هم و اما آنکه قبل از ایشان بود و تکذیب کند مرایان برورد کار خود را فاهلک
 هم بدو نیتیم بر ملا که هم ایشان را یکی ما ایشان که تکذیب نماند و و ابان ایشان از او بدیدند ما خیم و آخر قنا ال فرعون
 و غم کردیم در روزیای تمام اتباع فرعون را و کل و منیک از کفر فرستگان قریش کافر و ضالمین بودند هم کاران بر نیتها
 خود بگردد یعنی در وقت ایشان فرمود که ان شر ال دواب بدوستی که بدترین جنس کمان بر روی زمین عینک الله نزد خدا
 تعالی الذین کفروا اما نکه که کافر شدند از ان فرستگان فرمودند بر کفر و معاندان فرستند چون ابو جهل و عینه مثال ایشان یا سکاران یهو چون
 کعب بن اشرف و ابی لخط و اتباع ایشان هم لایقون بر ایشان ایمان میاوردند چون چنین است پس ای محمد توقع ایمان از ایشان مازاد
 خواهد خود را بجهت ایشان مزار الذین عامد مینماید اما که ما مکرری محمد از ایشان فرمودی از کفار و ایشان بنی قریظه
 بودند که پیشتر محمد از ایشان فراموش بودیم نه فیعضون عهد هم بر شکستند خود را فی کل مفرقه در هر یاری که عهد کرده نگذارد
 اند که بنویسند عهد کرده بودند که دشمنان رسول را یاری ندهند پس بنقض عهد کرده در روز بید مشرکان از ابلاغ مکه کادی کردند بعد
 از آن با رسول الله گفتند ما عمل فراموش کردیم پس بیکر عهد کردند بازان را شکست روز خوب خند را ابوسفیان ملعون اتفاق کرده هم کار
 آمدند و هم لایقون و ایشان بر همین بنکند از نقض عهد و یا غیره بنده از عقوبت خیانته قایما نشققتهم فی الحرب پس کردیانی
 ایشان از جنگ فشریبهم پس رسیدن کردان و متفرق سازید و قتل و جوع ایشان من خلقهم اما نکه بر ایشان فراموشند و از عذرهای
 یعنی چون بر ایشان ظفر بجهت جان از ایشان بکش که از زمین تو کافران دیگر از مقاتله تو بریند لعالم اما نکه در آن وقت که در آن
 بند کید و غیبت بدیدند و هیچ یک از ایشان بخندان نبر می نوشتند که بر نقض عهد را اقدام بر محاربه تو را اما تاخاف و اگر سر میزدند
 بری یعنی در میان قوم آنکه کوهی کسبنا و عهد کردند خیانته نقض ان عهد معلما که بر تو روشن شود فابید الینهم پس بکن بسوی
 ایشان عهد ایشان را یعنی اسلام کن پیش از قتال با ایشان که من غیر عهد شما را با ملل کرده علی سوا و بر سوتی یعنی بر عهد که الهی
 ایشانست کفر ایشان و ایشان کمان برند که تو عهد خود و تو سوار خوب ایشان کنی مانند عده باشد که از تو صادر شد باشد بان تمام

تاکید

و اینها
 در وقت
 ایشانست

رسول مفضل است که از نوایان همانند که نواز ایشان از تقصیر عهد آن الله لا یحیی الخائسین بدستی که تا به دست
 داد و خیاخته کند و از او بی بند عمل ایشان را و بعد از امینان که نامند از سار و ایشان از امر مومنان و ما را از ایشان
 بانی که ولا یحیی الدین کفر و پسنداری محمد اما از آنکه کافر شدند که ایشان مسبقوا الیه گوشت بر عذاب یا سزا که در میان
 بدست و باشند گند عید میسازید که منید که ما عا جرم کشیم از عفو بر اینهمه لا یعجزون بعد که ایشان عاجز شوند که سزا از عذاب
 خود و عفو مجتنب میخواند یعنی باید که کافران نسند ازند که ما از عذاب ایشان عا جرم و اعدا و اطمینان و اما در سزا بدای و سزای عید
 یا مهتران بد که ما شطعتن من قوت که آنچه فرزندان توانای معنی آنچه قدرت داشته باشند برین از سزا و نیز حرکت لشکران برین قوت
 میسازند و گویند بر تیر کمانت یا اعتماد بر حق و ذائق بود عینا بود و نیز بعضی سزاهای است یعنی اما نه سزا میدنند و احوال در نگاه
 و من در ابطال الحیل بدیکر نماید سزا بدای سزای جهاد که توهیون به بسزایند که استعداد و میباشند عذ و الله و
 عذ و کرم دشمنان خدای بود دشمنان خود را که کفار که اند و آخرین من دوزخیم و دیگر سزایند با بسلامت خافران دیگر دوزخ
 کافران مکه لا تسلموا منهم که شما نمیدانید ایشان را الله تعالی هم خدای میداند ایشان را ایشان بقول مفسر من هو حق فریضه بدو بانی
 و یا بجز دشمنان این اند و یا سزا افغان که نماز میکند در روزی دارند و کاستین نهادن یکویند اما خدای ایشان را سزا سزا بدوی
 مطلع است بر سر اینها و ما متعقبات من شیخی و آنچه نفع میکند و چیزی که داند بدی سبیل الله در راه خدای یعنی در شرب صلح و
 است یوق الیک تمام کفر خواهد داد بشما جری آن و آنچه لا تضکون و شما هم نباید نخواهد شد بغض ثواب و تیسع عمل شما
 و ان جحوا الساء و کفیل کنند بر کان صلح و اسلام و آنچه لا توکل علی الله من توکل من جماعه و توکل من
 بر خدای یعنی من پس از آنکه بگردید و جسد طرح صلح نموده باشند بر خدای که دادند شما را سزا از ایشان اینه هو السميع بدو
 کندی شواست مراقب ایشان العلم و اما است نباید ایشان را بد و است من کرم مقام مگر باشد نگاه دارد در میان مگر
 بد ایشان رساند و ان یزیدوا ان تجد عول و اگر خواهند که بفریبند تو را در صلح خود را از جنگ باز دارند و ان جحوا
 اقله بر بدستی که بر است ترا خدای چه و کفایت کفایت مقاصد و نیای خود است هو الذي قد لا ينصر الا الله و لا اولاد
 نوایان باری کردن و فرستادن و شکنان و بالمؤمنین و به مؤمنان و نیز کفر با خداوند که او سر خورج اند و الف
 بین قلوبهم و انما نذخت میادهای ایشان یعنی میان او سر خورج که سدد بیت خال ایشان بغض مشیر بود و بنو مشیر
 بقدر غارت بگردید و شغال نمودند حق هم برکت بودهای ایشان را با یکدیگر الف داد و از معراج حضرت بود لو انقضت مافی
 الارض جمعاً اکخرج سیکر و وجه صلح احوال ایشان آنچه در زمین است اما الاله ما الففت نالیت میدانی تا در نمودن
 الف دان بن قلوبهم سادما ایشان از غایب گشته که با هم داشتند و لكن الله الف بلیهم و لیکن خدای بیکدیگر خورج
 انکند ایشان ان عر بن حکمکه بدستی کشدای غالب است اما است بیکدیگر چیزی کند یا انما الشبی ای معنی بر کرد
 حسبت الله یبند مدهات نور الخدای و من تتبعک من المؤمنین و اما که بیری تو کرده اند از گوید کان نزل
 این به بند از غرن بدو شد و در نفس اول است علم السلام مذکور است که سزا بدین به امیر المؤمنین و اتباع او بند و ظاهر
 احسانا بدین قوت و دیگر آنچه از این سنفادی شود نصرت و نصرت که رسول نباید الحی بواسطه امیر المؤمنین نه مومنان
 هیچ گزاف نشد پس این سخن باشد با حضرت و اتباع نصرت شمار او یا انما الشبی ای سعید بلند بر سر حرمت المؤمنین
 تحمیر شرعی که مؤمنان را و کرم ساز ایشان را علی الفثال و کارزار کردن با کفار ان یکن منکم عیشة و ان صابرون
 یغلبوا اما این و ان یکن منکم مالا یغلبوا الف و اگر باشد از شما سدن غالب شوند بر من ان من الدین کفر
 از آنکه کافروشدند و این غالبیت شما بر ایشان و مغلوب شد ایشان بانهم بسبب که ایشان قوم لا یقتهون کفر
 اند که میداند خدای آورد و معاد را نمی شناسند و عفا بشوای عظیم محبت بعد از آنکه در جرم دزدان ما مانند قوت سیکانی در
 مؤمنان ندارد بعد از نوزل این مؤمنان ان معانله یکی باده اندیشه فال شد و بر میان کان مد حوتی اریع دامسوخ کرد و فویخه
 الان اکون که این سزای او ان شاخته الله عنکم سزا که داند خدای از شما و علم ان فیکم ضعفاً و دید که در
 مستوی منی ضعفان فان یکن منکم مائة صابرون و ان یکن منکم الف و اگر باشد از شما سزای که یغلبوا
 دوفین غلب منی یکی از شما باید که در معانله او فن مجرند و نگرند و ان یکن منکم الف و اگر باشد از شما سزای که یغلبوا
 الفین غالب شوند بر و صراف با این الله با بر یا خدای و الله مع الصابون و خدای با بکنند کانت بدو کافر
 سبر کند نظر باید حکم این اول و وقتی بود که مسلمانیان اند و بودند و جویب سزا شد با حکم این مع ضعفان فیکم که در دگر سران آورد
 که امیر الان خفت الله عنکم از باب شجاعت است بود که در شوره سوار با موی سوار بر فرستاد و ایشان با سبیل سوار که لشکر اول
 بودند از معانله کردند و بجز کثر مشقت که با ایشان دسید بود حوتی از ایشان تخفیف نمود و امر کرد بمقاومت یکی با و آورد
 اند که در دگر میسازانان شد و از جمله ایشان عباس بن عبدالمطلب و عقیب بن اسفند و زینب و سایر ایشان با اسبها سزا کرد و

فیه من قول الله و الله یبصر ما تعملون و ان الله مع الصابون و ان الله مع الصابون و ان الله مع الصابون

کون

از باز می بیند که سوره که خوانده بودی بیرون کشید و با دست بر سرش و بر سر طاعت و از زمین آسمان و از زمینها جزو او مانده ایمان آورد
 و بهر که در دنیا کفر است و لا یقینم بیک نماز از توفیق ایشان در میراث من یعنی هیچ چیز حق نباشد جزو آنست که بهر کس بر آن
 استنصرم که فی الدین و کونوا غیبا علیکم من بعدکم یعنی که در دنیا ایشان و کذا از مقابله کند و از شما ما را بگردد
 استنصر من شما واجب است باری کردن ایشان را علی قوم مکرر که در شکران که باشد بکنند و بدینهم میباشند ایشان را ایشان حق میباشند
 یعنی نفس همه شما را مکنید و اینهمه با هم که بگویند نصیر و عدلی باخشیای که بدین است از زمین کفر و انا که کافر شدند بعضی از اولیاء
 بعضی از غیر ایشان و بعضی از دیگران در معاشرت با او استنصرم که لا یقینم بیک نماز از توفیق ایشان در میراث من یعنی هیچ چیز حق نباشد
 میباشند و میباشند که در قیامت که در زمین سلسله شوند و در و فساد کبیر و فساد کبیر و فساد کبیر و فساد کبیر و فساد کبیر و فساد کبیر
 با هم نکشند ایشان را و بعد از آنکه هر خدیج کند و شاد و شاد ازین بزرگتر میباشند و در کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر
 که در زمین آسمانها جزو او مانده ایمان آورد و انا که کافر شدند بعضی از زمین کفر و انا که کافر شدند بعضی از زمین کفر و انا که کافر شدند
 بود و از کفر و انا که کافر شدند بعضی از زمین کفر و انا که کافر شدند بعضی از زمین کفر و انا که کافر شدند بعضی از زمین کفر و انا که کافر شدند
 انکون ایشانند و در کفر و انا که کافر شدند بعضی از زمین کفر و انا که کافر شدند بعضی از زمین کفر و انا که کافر شدند بعضی از زمین کفر و انا که کافر شدند
 است و انا که کافر شدند بعضی از زمین کفر و انا که کافر شدند بعضی از زمین کفر و انا که کافر شدند بعضی از زمین کفر و انا که کافر شدند
 منکم پس انکون ایشانند که هر خدیج کند و شاد و شاد ازین بزرگتر میباشند و در کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر
 خویشها بری از ایشان شر و در تندرستی و میراث کفر و انکون ایشانند که هر خدیج کند و شاد و شاد ازین بزرگتر میباشند و در کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر
 با یح محفوظ یاد در توان این امر فاسخ اجتماع است که بهر کس بهر کس بهر کس بهر کس بهر کس بهر کس بهر کس بهر کس بهر کس بهر کس بهر کس بهر کس
 بحکمت و اعتبار نسبت بهر کس بهر کس بهر کس بهر کس بهر کس بهر کس بهر کس بهر کس بهر کس بهر کس بهر کس بهر کس بهر کس بهر کس بهر کس بهر کس
 این سوره انا که کافر شدند بعضی از زمین کفر و انا که کافر شدند بعضی از زمین کفر و انا که کافر شدند بعضی از زمین کفر و انا که کافر شدند
 که انا که کافر شدند بعضی از زمین کفر و انا که کافر شدند بعضی از زمین کفر و انا که کافر شدند بعضی از زمین کفر و انا که کافر شدند
 مقیم سوره یعنی در آن کفر و انا که کافر شدند بعضی از زمین کفر و انا که کافر شدند بعضی از زمین کفر و انا که کافر شدند بعضی از زمین کفر
 هم حافزه یعنی کفر و انا که کافر شدند بعضی از زمین کفر و انا که کافر شدند بعضی از زمین کفر و انا که کافر شدند بعضی از زمین کفر
 ایشان سوره یعنی همانند ایشان چهاردهم یعنی کفر و انا که کافر شدند بعضی از زمین کفر و انا که کافر شدند بعضی از زمین کفر و انا که کافر شدند
 توبه خوانند که در سوره و در کتب این سوره را همواره در کتب نوشته با خبری است رسالت ما انکون ساجدین عبد الله در این است
 که افعال و برادران سوره است و اینها است که در اول سوره است که در اول سوره است که در اول سوره است که در اول سوره است که در اول سوره
 و نیز بری خدای تم از ایشان از این جهت در اول سوره است که در اول سوره است که در اول سوره است که در اول سوره است که در اول سوره
 سوره با او بگوید و در اول سوره است که در اول سوره است که در اول سوره است که در اول سوره است که در اول سوره است که در اول سوره
 سبیل نازل شد گفتی محمد خاتم نبوت و اول سوره است که در اول سوره است که در اول سوره است که در اول سوره است که در اول سوره است که در اول سوره
 حضرت امیرالمؤمنین را بر آنه عتبا سوار ساخته از عقب او بگریه و شادمانی را در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 در وقت و باز گفتن پس امیرالمؤمنین با او بگریه و شادمانی را در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 که در در روز عید امیرالمؤمنین نزد جبرئیل و فرمود انما انزلناک فی سوره که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 شما گفتند چه چیز حضرت این به ایشان خواند که بسراة من الله و رسوله این بشارت از نزد خدای و نشانی اولی الدین
 غاصلتم بسوی ما که بنا بر اینند ایشان من المشرکین از شرک او زدند کان خلاصه معنی است که خدا و رسول بشارت بخدا
 که شما با مشرکان نشدید زیرا که ایشان گفتند که در دنیا هیچ کس نباشد از خداوند بجز خداوند است و سارا انما امر که در
 شکرست عهده بر ما کتب و محلت در ایشان از شما ما را نشاندند ما که خواستند و نبود که نسبت جوایفی از زمین پس یکبار در زمین یعنی
 و بریدایین از عرض سلمان از بعد از شهر چهار ماه از روز عید عمر که مبلغ است تا در روز ریح الاخر سلم گفت که اجل بعضی میماند
 که نفس عهده کرده بود از چهار ماه کسر بود و از این بعضی دیگر بقیه پس اگر که جعل ایشان کفر بود چهار ماه تمام مهلت داد و کافر بود که گفت
 انما فرقی بیشتر بود و چهار ماه اخضا کرد تا در هر چه خود را بپوشید تا آنکه عهده نشکنند و در دنیا از نام خدا انصافا ایشان مانده و تا کاند
 عهده گفت و اعلو و بدیندی عهده شکان انکم غیر معجزی الله انکه نیستند تا هر کس که خدا از دفع حداب و از خود فرجین میباشند
 مهلت داد و آن الله و نیز بدیندی خدای معجزی الکافون رسوا کند کافرانست در دنیا بکشتن و در بعضی بیوضن مرویت که چون حضرت
 امیرالمؤمنین را با آمد که خوانند مشرکان گفتند که ای علی ما نیز از عهده خود بر زمین و عهده ما شیخ و نیز است جوایفی از زمین پس بود
 حج بکنند و در چهار سال دیگر که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 شهر ریح کول بریت بعد از آن جوایفی از زمین پس بود بعد از این اعلام مشرکان می کنند پس از ایشان تا در زمان عهده ایشان

در اول

شود

بجای آید مرام را بچشم کنیم زین فرود نه در شانه و هر چه بشناسیم ما بیدار طاعت کنی و فرمان بیدار کنیم بر سر خود بین نیست عباد شما ایشان را
و ادائیگی و بی عبادتة علیها السلام نیز بود که فرمود که تصاویر و هیئت نماز و روایت از برای اجتناب و علنی خود بخای و بیاورند بلکه حلالان ایشان را
حلال کنند مرام ایشان را مرام و در سبب و مرام و برای باقی عبادت که خودها سبب نمودند از برین جمله است که درین فرمودن آن لطیف و اوی خواهد
بمهر و پرسیان که در فرشته باشند فوراً لله فریاد می که در دلیل روشن است و صدایه و در ممدون و از زن و فرزند و یا مرد نور فرشت که مشغول
و صدایه است و بگون حضرت مسالک و بر ممدون به صدایه که در فرشته است باقی هم می آید در دنیا خود یعنی پیش از یا بتکدی که برین با می آید و
یا بی الله و منع و کند مگر و نمیکند الا آن قیم شود که مگر آنکه تمام کردن بین روشن خود را بر علنی خود اسلام و گو که الکا فزون
و اگر کاره باشد از آن پس بی انعام خود میفرماید که هو الذی ارسل رسوله او ان یخالفی که مقصد است و فرشته است و فرشته است
خود را که محمد است با احدی از آن که حضرت صدایه است ظاهر معاینه ظاهر خود و درین الحق و دیدن کنانت لیظهره تا ظاهر سازد و مخالف
کردند بر خود را علی الذین کلمهم برینها صیحه حکام او اوستوخ سازد و این معنی بعد از نزول عیسوی و خروج محمد علیه خواهد بود که در
زمین هر چه اسلام نماید و گو که المشرکون و اگر که آمدند از شدگان این خود را در جمع نیز از ابو جعفر و زاید کرده که ظهور در این اسلام و علی
ان جمع و در ظاهر خروج محمد باشد بین زانرا مانع کن نباشد مگر که مقتضای شد نبوت محمد است که از آن دعای بسیار و فرشته است باقی
الذین آمنوا اوی خلقی که درین دیدن کثیر این الا حجاب و الوهنا بیدار که بیکی از علماء و فرشته است تا کلون اموال
الناشین خود را بنوعی از امیکند اموال فرشته از با لباطن باطل نماید و آن شود در غیر حکام الهی و بصدوق و بارای در دم در مانع
سبیل الله از بریندای بی شایان کند از دخول در اسلام باید که شما از صحت ایشان کنید و الذین و اما آنکه از آمد کتاب غیر اید
که از روی حسن محل تکبر و الذهب منسک ملاذ و القصة و نشر و لا یغفون نهانی بسبیل الله و تفرغ میکند ان کجهارا
مردان خدای بی شایان که در نهاد ما بیدار که اینگونه که از آن در چندین معنی که برین معنی و تپا است که قبشر هم بعد از الم
برینها از پنج گنشدگان ذکر نادر شد از بعد از آن روز ناک یوم یحیی در مسجد که کم کرده شود بانو که فرود آمدن آن که حضرت کرا کند باشد
علیها بر آن کجهانی نا بر حضرت در آن روز و فرغ فتکوی بها بر داغ کرد شو بیدان کجهارا و فرشته است حباهم می آید نهانی اید که در
دیدن تفر کرده بر آن داده اند و جلقو هم و ده او هاه ایشان که از اصلان می کرده اند و ظهور هم و تپا ایشان که برود ایشان که در نبی اید
با ایشان که همانا کنز هم ایتنج که خند بوده لای نغیبی که برای مخفی نهادند و برین معنی در عین حضرت تپا است تپا ان شد فلورا
ما کنتم تکفرون پس بچید ببال آنچه بود که در خیر می کردید و نوبت و زاید کرد از سوره که جو این سوره نغیر اند گفت ملاذ نداد رخصتر
و این نقطه را سر یاد تکرار که از اصحاب این معنی بسیار تپا شدند و کشد بار رسول الله ما کدام مال اخذ کنیم و بچید تپا سازیم که عافیت از محمودان
نمعدوم فرمودی مکر کند و در مؤمنه که یاد شد در بیداری غیره که در مال بر آن سمرع نباشد اعمال صالح است غیر از صحت آن که در
اخذ ذینت مال کند و اخذ زینت اعمال کند و او بکران که ز اعمال نایب جویند از او اسرار یافته جویند و از او فرود عفارای در مده مری که
بگردد می کشند فرمود زینت کارترین بیشتر بر ممانند که کانی کمال خود را بجهه عظامی در میانندگان صفر کنند ایشان اندکی اند نیز از
حضرت مری که هر قدر در م زکوة ندادند بگزدان از صحتیها کردند و او را بوزان دایع کنند ما خود هم از حسانندگان نافع شو اومامه کنند
از اصحاب حضرتان نانت و بصا و در دنیا با نند فرمود این در دغشت نزد ابره و عید کانی است کمان جمع کنند حقوق خدا را اخرج نکنند
اگر حق خدا را در باشند بر این عفتا بنوا تاحسان با بیدار و او که بر ممدون حلال باشد از او نقل است که از سوره شنیدیم که اینج در حق
ساعان زکوة است حق هم ایشان را بر اینهم زکوة ندادند داغ کشد و زکوة که مقدار آن بیجا از سال تمام باشد اگر فر صاحب شتران زکوة نداد
باشد بر این نادر حشری تپا اود زکوة افکنند از شتران بر سر فرود و چون بگردد و در آن بر سر نشان کند و فرود کند هم چنین
گو سفندان بیاورد و در آن خور و با کندان کوسند او را لکن شاخ زند که حق از حسان بگردد نو مان از حضرت زاید کرده که هر که
کچی نهد و کوی آن نداد باشد حق هم از آن کج ماری بیاورند که بر بالای چشم است و سبب تپا به صفا که در و ان شخص تمام لازم ارباشد و از
او بعد از شوران مگر کوید ملک نوبت که کوبد من آن کنم که فرود خیر بود بود از توجدا نسوم ما نور خورد و مری کم و فرود هم هر دو دست
کرد و بچید در همین ملک ملک اعضا اینج بکنند و فرود ناما و او فرود بگزدان بیاطلمی کند در شهر حرم که عانت ان بدتر از حال
زکوة است سبب ناید که ان عدا اللهم عند الله اثنا عشر شهرا ابدا که شمار شهرها که بیدار است فرخندای تم در از کما
فی کتاب الله در لوح محفوظ یاد حکم او ریادرت منسک و و وجود عدل سال در کم خدا دوازده است بر حق تپا اکثر اعمال اول اسلام
براهین مری نهاد و احکام صحی و روز و عدا و غیر آن بران صورت ساخت فرمود که عدان نوزاد سجانند دوازده است یوم خلق السموات
و الارض در روز که انظر انما روزی از انها از این نوزاد ماه ان بعد حرم جهام حرم است در انها محاربه اعضا مکران که ایشان
ماه را نکا دادند با مسلمان ان غارت حارب کنند که در این کلام جائز است ایشان محاربه در آن و ان چهار ماه هم نبوت است که در انقتا
در الحی و حرم است و یکی منفر که حرم است از این نوزاد ماه محرم است ناز و الحی ذلک این دوازده ماه الذین القم حنا و شامانید
و دست با حرم این چهار ماه دین قومیت که درین بر هم و اسبیل است عوام از ایشان میرث که در نند و بران عمل می آید و از این بعد جایب

اسلام

نصیب

عزایب

امدی برای ایشان طعام آرد و الفقه کفاره و دشمنان بخانه نینماید و از دست او خشنودند بدو گفت که صاحب کجا است
حلیه از تو که میدانی و چون روز شد طلب نخست از مکر نینماید مسلمان مالک که بی کبری عظیم بود همراه خود بر قدرش از تو که از تو
می آمد تا بدو غار رسید فلجی با بدید شد گفت بی نام اینجاست بقا نینماید زیرا که خانه خشک و چاه خوست و در یک نشاند و شیامه که تو بر رخ او نیز
بر حال خود لب با ستم از زنده با زمین فرود نینماید که اولاً که دلالت بر دند خجالی بودن مقام از سید نام شعر خوانندند و چون او بود غار
دایدید مضطرب شد و بسیار با زکشت و کشت و سوره که اگر یکی از شرکان در دوزخ بودم خوشگاه کند مرا می آید و ایند و حضرت فرمود من می گویم که سیدی است
تکذیب که دشمنان بر ما ظاهر مینماید حق هم از ایشان خبر دند که از ذوق اول اصحابه سخن گویند پیغمبر می آید خود را از تو و خود را از الله
معنا بدستی خدای با مانست حضرت ما در دوزخ است و ملائکه در دوزخ ایشان مرویت یکی از کفار محادی غار میشن تا از افق کبر سنو
روی او بگردانید بر او بگو گفت مید که ما از ان می بیند که ما از دیدت در مقابلت کشف غول نکردند پس است ناله بر داشت و گفت از تو با
چشمه ایشان گوید کن حق چشمه ایشان را که در دوزخ دیدید با آنکه در همه کوه کردیدند در چشمه کوه را خبر کردند و در دوزخ نرفتند
فانزل الله سکنته بر غیر و استخادی هم خود را که است شرح است جمله نزد سوسنا میشن شد از صمیم قلب بدانت که کفار با خدا سینه
و ائیده بچگونه دوزخ داد پیغمبر خود را ملک کوه ملائکه نه شما لور و ها نندیدید ایشان را یعنی نه شکر از فرشتاد در خانه با ستمانی
کردند مخالفان گویند که سینه را هیچ با بوی بگو است زیرا که او مضطرب ترسان بود این قول است بعین خلاف زیرا که همه ضمایر با بتل و ما بعد از جمع چشمه
رسالتش از پیغمبر است و الا نشود و از انصاف و عدل است پس گویند در میان ان نمایر غیر علی بدیند و می آید از انست بر که می آید از الله سکنه
صلی الله علیه و آله و سلم که در این مورد واقع شد و در مورد فوج و از دیکشته و جعل کلمه الدین گفتند و از کوه ایند خدا کلمه نهاد که کافر شدند
السفلی غیر منیع مع کفر که از این صای شد خورد و پیغمبر ساخت و کلمه الله و کلمه خدا که معنی اسلام یا فوج خدا که شهادت می
العلی ان بلند و رفیع القدر است از کس حق رسوا از دست خلاصی او و بدیند رسانند چنان شد فوج اسلام بود و بدست
اهدشک با ملائکه قوت پیغمبر خود را در موالم حزب بجهت اسلام تو کت که در شهرت ضعیف شد و اقاله عورتی معنی است که از دوزخ
نوخد حکم و دانست خود سازد اهل شرک و انصاف از این الفقه غار دوزخ استای سر فرود بیرون است یا اینکه اکثرها او کار جهایاری
نکند و پیغمبر از من و دایره ای که چنانکه در آن محل که با او یکس میشن خود تمام رساند دیدش بقصد از برخواستن بود که من یاری و کردیم
از میان دشمنان برین مردم پس کنید نصیب پیغمبر شد من است بعد از آن با مبلغ و خجی می آید از اینجای می آید که از فقر و احتیافا و ثقیلا لا یفرین و
بر غر فابتلور حالی که سید ما را بشاید که از این منقران دوزخها و ثقال توان است حاصلش آنکه می آید می آید با یادگان با من در ستم و بیادگان
با جوانان و پیران با درویشا و توانگران با بی سلاح و با سلاح با مغروران و جوانان و با با نشاء بقصد می آید بی نشاء بجهت عمل مشقت مرتی
که جمعی بهانه صنایع شد صنایع و بر ایشان کارهای سبک و آسوده بفرود آید که در دوزخ است و از قبول فقر و فقر و فقر که هر یک در دوزخ است
انانکه سبکد از بار و مان و مثال خواه انانکه که سید بلحال و افعال و جاهل و ایا موالیک و حاکم در دوزخ خدای اهلای خود که نصیب
است از دوزخ کین و انفسکم و پیغمبر خود که می آید کار دار کردید بی سبیل الله در دوزخ خدای دوزخ که این بدین دقت و محارم کرد
خیرکم بهر است و شما از آن در جهان ان کتم تعالون که شنید که می آید صلح خیر و عار بیوانها و عفا مختلف است و حضرت
سرهان را بفرمود که اولاً از تو ایشان سر فرشتند با جمعی سار غموند و نماز استماع جاستند و انها اکابر جاهل و انصاف بود و بعضی ضعیف
مؤمنان اگر ان ندان ما فرمان خدای حکم رسوا بر هو نفس خیار کردند و سر دسویک انانست مختلف طلبید و انانسانان بود و در ستم
ایشان نادانند که لو کان عرضاً اکو بود ایچو ایشان از بدن دعوی کس مال بی شک دنیا فریبا نردیل بفر کردن بدو مشقت و سفر
فاصله و سفری میان منی ایشان و نزدیک نرد و با مشقت لا تبعول هر چه پیشتر نوشید کردند طبع مال و لکن بعدت علیکم و القدر
ولیکن در بر ایشان است که مشقت ان باید کرد و سبیل حق با الله در دوزخ است و خود بخورد بخاری این خبر از معجزات توانست که بعد از وقوع
ما در خبر داده که چون از تو با زانی مختلف بطریق اعتد خواهی نزد نوس کند یاد کند که لو استطعنا لخرجنا معکم اگر میتوانیم سفر
کردن و انست از تو اشیم هر چه بدین می آید با شما و در زمانه موافقه عهد می آید بهر کون انفسهم ملازمت و کت انست با خود را بدین
سوکند دروغ یعنی خود را مستحق عذاب می آید و الله بعلم و خدای می خوانند انانست لکاذبون انکه ایشان دروغ گویند در انیکه
گویند استقامت خرج دارند و در دوزخ رسوا کفد غرای بول فرمود انانست با خود و در دوزخ منافقان طمع کردند که چون رسوا شد
او بدین جهاد و نند و بدین خلی ما ندمایر سوار سول را صحابا او در ایم و عادت کیم و زمان و اطفال را بر او اسیر کنیم حق هم جبرئیل فرستاد
در سول از این خبر داد حضرت فرمود که بدین را محبت جبرئیل کت حق هم می آید که در این غزای کیم و احصای بیع کردن خود شد
بلکه هم بصلح خواهد کشید علی جای خوش کن و اهل بیت جبرئیل می آید که در فاهم می آید نوبت و هم نند را حمایت کند و نیز بداند که چون
در دوزخ بود و علی سالتنیر نیابند و لایعدت بود و در این زمان توانی است که حق هم می آید با شما حضرت رسالت امیر المؤمنین را بر جای
خوشنود و مدینه را بر او سپردند و منافقان را فرمودند انانست که کید ایشان با ملل شد بعد از آنکه پیغمبر یک منزل جدا شد اهل نفاق در بان
طعن و از کرد که کشتن محمد علی را دشمن گرفت باز او ملل انانست که او را با زمان و کودگان بکشد است حضرت امیر المؤمنین می آید این سخن بشد بر روی

شان

نشان بدخواست سلاح در بوسید شمشیرها را کرد و در وقت نماز حضرت رسالت شد وقت نماز عصر با و رسید حضرت ابوبکر و ابی بنی
 داشت که از بدینه بپوشانند کت طعنه منافق که در حق بن و قوی بن و چنین گفته اند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 وزیر و خلیفه منی و خاص بنی نوح و ناکند و عدل من بدانکه که شمشیر کوشش من است بخون تو خون من و تو از من بمنزه منی از نوحی الا انت که
 پیغمبری نخواهد بود امیر من و وصیت منی و وصیت منی خود شدم بن بدیند منی من و در وقت نماز حضرت ابوبکر که منافقان عدل نموده اند
 و حضرت ابان که داشت رفیق خودشان خشاخوتم برسیا بظلمت ماطفت بر و بر خیمه بر نو که عفا الله عنک موتی و خفا
 که از تو جبارت عرب جارتی یکدیگر را دعا کند و بنویسد و در وقت نماز حضرت ابوبکر که منافقان عدل نموده اند
 و یاد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که در خطبه مصلی گفت که خطبه منی بود که با شما بود و ان شاء الله تعالی و تو می
 مطالب منی تا که عادت بران جارتی کنانی که بنویسد خطای کنی بر دنیا این کلام را در خطبه منی گفتند و این خطبه را از تو در گذراندند
 و بنویسند باجماع اهل حق و در وقت نماز حضرت ابوبکر که منافقان عدل نموده اند
 لیر ازینت جواد شو و در وقت نماز حضرت ابوبکر که منافقان عدل نموده اند
 سفیر ازینت جواد شو و در وقت نماز حضرت ابوبکر که منافقان عدل نموده اند
 گویند در حق کسی که تکبیر افضل شد از تو در وقت نماز حضرت ابوبکر که منافقان عدل نموده اند
 باشد بر تو از او بی که موجب نفس ثوابت کسی که نکند آن میتوان گفت که جز از آن که در وقت نماز حضرت ابوبکر که منافقان عدل نموده اند
 و کند بجهت که اولی آن بود که با جارتی ببارون نمود و در آن وقت که در مسجد نبوی گفت که ان الذین صدقوا و اتوا حقهم و در وقت نماز حضرت ابوبکر که منافقان عدل نموده اند
 اما که راست کشان و غنچه در وقت نماز حضرت ابوبکر که منافقان عدل نموده اند
 مختلفند ازینت جواد شو و در وقت نماز حضرت ابوبکر که منافقان عدل نموده اند
 بود که علم منافقان داشت بواسطه این قول ایشان از بعد از رحلت رسول و بعد از میان حال منافقان در وقت نماز حضرت ابوبکر که منافقان عدل نموده اند
 فتاد ذلک الذین یؤمنون بسوء غیبتی از تو اما که محقق و یقین ایمان دارند با الله و ایوم الاخرین و در وقت نماز حضرت ابوبکر که منافقان عدل نموده اند
 آن یحاهدوا بانوارهم و انفسهم که جنانانند با الهام و نفسها خود یعنی عارفان مؤمنان گفتند که طلب این گفتار از تو در وقت نماز حضرت ابوبکر که منافقان عدل نموده اند
 با کف از با که جیب بند که تو در وقت نماز حضرت ابوبکر که منافقان عدل نموده اند
 ان الله علم ما بالمتقین و صدق ما است فی کل امر از غلظت بین یقین انوار علم که از فریاد که انما فتاد ذلک الذین لا
 یؤمنون بالله و الیوم الاخرین است که در وقت نماز حضرت ابوبکر که منافقان عدل نموده اند
 ان نمنن و از ثابت قلوبهم و در وقت نماز حضرت ابوبکر که منافقان عدل نموده اند
 در شان خیر که از اندر که مؤمنان غلظت و در وقت نماز حضرت ابوبکر که منافقان عدل نموده اند
 دشوار است و مستطیع و بوسیده ان یحی ما ید میگردند طلب آن میگردند و تو او را از خروج و از خواستن این منافقان بپوشانند
 نیز لا عدو له حده هر شبهه ماده و مهیا میباشند بر خروج ساور که در سفر بکار آید و لکن کوه الله انبغاثهم و لکن کوه
 داشت خدا و فریبند بر این گفته شد از سفر که می دانست که اگر ما بجای از ایشان جز مشا و اطای شرف منی خیری دیگر حاصل نشد
 چنین است فبسطهم پس از داشت ایشان بوسیده استیلا خود در من بر ایشان و قیل اعدوا و کفشد من ایشان که بنشینید و منافقان
 مع القاعدین با نشسته کان یعنی از نان و گوشتان زبیران و معلولان و گویند قائل این سخن من حضرت ابوبکر و وعید و با بنی
 از ایشان با بیخ کشتند یا بوسیده سلطان بود و بوسیده که معسکرها بود در نیت الوداع مقر بنشد عبدالله بن ابی بنی با جومات منافقان
 امداد در مقابل بنای که از او ای جد گویند نزل کرد و چون لشکر اسلام از آن منزل نزل دیگر که بر گویند کوچ کردند و ای بلرزم خود مخالف نمود
 با گذشت این خبر حضرت رسالت رسد فرمود که اگر در وی چیزی بود با ما همراهی نمود شما استند ازیند که از شراشرا خلاص شد و حق من موافق
 توان بخشاید فریاد که لو خرجوا قتلکم اگر بیرون شدند در میان شما ما از او کم الا خبا لا یفرق علی ما اذاکم ما می بود و مگر و غلظت
 شد انما اضلال شما از ایدل ساخت که بعد از جنگ که او بدید و با شما بجای ان نمود و شود در آن راه مایمی و لا وضعو اخلالکم و در وقت نماز حضرت ابوبکر که منافقان عدل نموده اند
 در میان شما در میان شما بیخ و غمناهی در شراخ از خوشی در میان شما بجهت کوفی در حق شما یبعونکم الفتنه و منافق که میخشد
 شما نشسته که ان نکند مخالفت بود در میان شما و یا شما از جنگ در میان شما بنایند و قیلکم بتماعونکم و در میان شما جاسوسان ایشان را که
 خیر از او با ایشان میباشند یا غمناهی و تمی خود بر ایشان نصاری کشد و الله علیه بالظالمین و خدای منافق استکاران یعنی بهایر
 منافقان و بر حق ان ایشان را جزا شراخو افند لفظ ابعوا الفتنه ما یبطلون فی الله و یبعونهم فی الله و در وقت نماز حضرت ابوبکر که منافقان عدل نموده اند
 پیش از این در وقت نماز حضرت ابوبکر که منافقان عدل نموده اند
 یعنی نه در میان شما که در ابطال امر حق جبار الحق ایما منصرف الی و ظهر امر منید و غالب شما اند بر کار ایشان که ان غلظت
 و بنی اسلام است جمیع ملتها مثل کفر هم کار همون را ایشان ناخواهنا شد و در وقت نماز حضرت ابوبکر که منافقان عدل نموده اند

کسی که بگوید یا رسول الله خضر شود و جواب دهد و نیک از من عدا نکنم که عدل کند بر من و از قوم او از ما درین گفت و نیک بود و نیک
مد کوزانت که خضر و سولیم این دو منین را فرمود که ای علی نوبال این قوم نمان کنی مشکلی در نفس خود او زد که من در زمان حاضر بودم که شری
علی با ایشان نمان کرد و از ابو عبد الله فرمود که در وقت خود ما از اهل اربع اند و غرض ما عبادت و خدمت غنیمت و نفع خوشان بودیم که بیاید
که تا اینها عفو آنها پس کرده شد از صد تا چنانکه در نحوه ایشان باشد و صواب و خوشو باشند و زنجی ببندند که ان غنیمت را و آن امر
نیست و آنها را از هم بکشند و اگر داده نشود جوید و از ایشان نگاه ایشان خشم کنید و ما خوشو باشند و لو ایتهم و اگر ایتها که
از نوبال ساریت کشید و از آن غنیمت بیاید رضوا اما ایتهم الله و رسوله پس خدا بخدا و خدا را از ایشان از و رسوله او از غنیمت شد
و بدان خود رسد که زند و قالوا احسننا الله و کونید بندگان تمام و اعتمادی که بر من است ما از خداوندی سئو تینا الله و در عبادت کرد
ما از خداوندی من فضله از فضل کرم خود صلوات و نیک و رسوله او نیز عطا کند ما را بیشتر از اینکه ما عطا نمودیم و ایتها
ای اقله بدرستی ما بخدا و را عیون رعیت کایم و ایتها در دکان در آنکه از فضل خود عفو کند ما را از اینهم دم نفل است که هر که
بمقادیر خدا خوشد از نعم و ملامت خلاصی یافت که الوصای بفضله الله باب اعظم هر رضا بفضت سبب بجز اینست مخرج در آن موجب محنت بعد از
ان بیایم مشرکانت و کند ما دانند که بجز خضر در قسمتیم کرد عین خود او بود میفرماید انما الصدقات من این نیت که صدقات یعنی گوشت و
للفقراء و المساکین مورد و ایشان است بیجا و کار او هر دو شرفیکند و اینکه مدتی نداشتند باشند هر چند سالانه و عیال واجب النفع
خود را که فقیر بر ایشان حال از اینست و بعضی باطنی که اسلامان حکم نداشتند مسکین بیکو حال تر که او را کسی باشد لیکن کافی نباشد در
مؤمنه و صدق استفق که مسکین از فقر مدد مان در آنست و تو از حضرت تعریف و اینست و ما مدد آن خلاص میفرماید و در آنست که او بجز برای عطا
بجز این را بشاید بلکه هر دو مدد آن در فضیلت عظامت و اعلا مین علیها و دیگر صفت عمل کنند کار است بر این یعنی هر که سعی کند
در نفسی این و المؤمنة قلوبهم و قوتی که الفتن از شدت طای ایضا و آنها هم از اشراف و مطاع کفار بود اند که رسول ستمی از کوه
بد ایشان و در نبردین اسلام این کبر نیک بکس از اتباع و قبیل خود و استغافه ایشان نمایند بر نمان دشمنان و بیع کفار نمایند از داخل شد در نفس
مسئله الله و در ولایت الله که صفوان بن امیه گفت که رسول مرا عطا می داد و اول در همه شما کسی دشمن از او ندانستم پس بچندان چیز من داد که از
مست ترکید و چنانکه گفته و فی الایة بیکر زکوة برای شرف کدشت و کساون که در کتک بندگان در شکر و نذر اصحاب امر بندگان مؤمنان
بود و نیت باشد تا باشد که همان زکوة بخیر و از او بکنند که در وقت شدت نباشد لیکن بشرط عدم مستحق پیامکانبان که از او ایصال کتابه
عاجز شد یا باشد و العار مین و دیگر زام در آن مفاسد موقض گرفته باشند در غیر معصیت هر کرده خواه در نفع واجب باشد یا در
ساختن صلح و فی سبیل الله و دیگر زکوة در راه خداست اینو که هر که غارت یا نفع کند یا نفع و اینست و چنانکه در راه خدا خواهی
باشد خواه نفعی و یا عبادت ساختن برین و باط و امثال آن از جویند و این السبب و دیگر برای شرف آن در در صدیکه او مال خود در
ماند باشد چیزی نداشت باشد که شهر خود معادد کند و او که در وطن خود موقی بود باشد و اما صفت نبرد یعنی نخلند در این السبب و صلح
بذکران نیت حاصل کز کف موقض کرد شدت برای جماعه ماکور و فیضه من الله فرض کرد از جانب خدا و الله عظیم و خدای دان
بستحق حکم حکم کند بفضت بر وجهی که شاید بود و دانند که جلاش سوید مجرم باشد و ایس و عین و سناک نیزند و دفاعه عبد الله و ما
ایشان از منافقان که بطامعان او در بودند و اینها از کسبید عالمی علیه و اله بود در صلوات حضرت از از چیزها نیکه زبان را
خدا و ای ان نیت است که در کتک جلاش کتک خاموش باشد که اگر همه در مدح جمع شما سویشوید گفتند که محمد کوشی شود از او در شرف
میخواهم نیکویم جویش و سو کند میجویم که نکشته ایم باوری کند بخت خدا میونسه سخن چنین کرد و اسر و مسلمانان با منافقان در میان
فهاد جو او را منع کرد که در کتک جمعی شوات مانق و ایتها هر چی گوئید قبول می کند اید که و میهمم الذین یؤذون النبی
و از منافقان کالی مستدکی دارند بجز یقولون هو اذن و میگویند و سر خوش شوات که هر چه باوری گویند است مانع نیامند
باوری کند فلنکوی محمد ایشا از اذن خیر لکم اذن خیر لکم اذن خیر لکم اذن خیر لکم اذن خیر لکم اذن خیر لکم اذن خیر لکم اذن خیر لکم
شوند و قبول کنند کفار نیکوست بعد از آن نیت این خیر یکدیگر بقره مؤمن بالله تسبیح و بکنند صدرا در مشرکند و میگویند و یومرن
للمؤمنین و ضد نیت یکدیگر مؤمنان او سخن ایتها از هر قبول میسرماند بخلوس تیان ایشان و رحمة اللدین اموا او و رحمت
مرا نیکایی را که اهل ایمان کورند منکم از شان نیت که در شما دانست بخت کند و کتب شما دانست ایتها از هر کس شما خیر
و از روی حق باشارت میکند و الذین یؤذون رسول الله و انانکه میاز از نیت قبول و نفل فرستاده خدای اطمینان است که
مرا نیت علی بنی و در فالد و اخوت مودت که بعضی منافقان از غزای بولک خلف کردند جو مؤمنان با از امدن ایشان از عبادت کرد و سو کند
خود را در آن نارسا ایتها جویند اید منک مخالفون بالله سو کند خود خدای لکم برای شما ای مدلمان بر ضد قول خود را غنیمت
و یومرن که ناشار خوشو کورند و الله و رسوله احو ان یرضوه و خدا و رسوله را در نیت که خوشو سازند منافقان را
یعنی رسول او را نیت مخرج را نیت در عبادت است جو خوشو خدا دانست خوشو رسول است و را خوشو باید ساختن کانوا مؤمنین
اگر مسیله و منافقانچه سوئی کنید بعد از آن مؤمنان می گویند که انما یغیاو الله من یجادد الله ایامید اید که هر که در

بنا الدین من قبلهم جعدت نکال فانهک بش زایشان بودند قوم نوح آنها که بود که بطوفان غرق شدند و عباد و کفر
عاد که بباد صحرایان شدند و قوم ثمود که صخره زدند و قوم ابولهب که با نوح عذاب مبتلا شدند مانند فرود
و ابتاع او که پیشتر از هر ملک جسد و اصحاب بدین و اهل بدین که قوم شعبه شدند و بعد از آن روز لفظه هزاران گشت
و الموفقیه کانت اهل شهر مکه و توفیکه که قوم بودند و شهرها ایشان سرگوشه ایشان سنگ بیاید آنها هم رساله باقیست
آمدند بر ایشان فرستادگان ایشان با عجز ادرش و سخن مامونید اما کان الله لیظلمهم پس نوح است خلی بی از عبادت او نیت که
ستم کند بر ایشان یعنی عذاب ایشان زیند و لکن کاتوا انفسهم یظلمون و لکن بود ایشان که زینت باخوسنی که هر چند کفر
و کذب و محبت مستحق عذاب شد بر زمین اینها بیکر عذاب باشد در عذاب و بعد از آنکه منافقان سالها میباشند و المؤمنون و المؤمنات
و مردان و مؤمن زنان مؤمنه بعضی او لیا و بعضی بخدایشان دوست او بخشایند و بگردنهای دین و حقوق یکدیگر و بطرفه شتم
سلوک کردن بر این بجهت که یا مؤمن با المعروف میفرمایند بیکدیگر که ایما و فرما بفرزادیت و بیع و امر و قیهون عن المنکر و بازی بازند
از بد و ناشایسته کفر است نزع نواهد و یقیمون الصلوة و میبای از زندمان با مهربانی در کاران و توتون از کولاد و دست
دکم را و یطیعون الله و رسوله و فرمان میبردند از بیغیرت و عدل و انوار لشک سرحهم الله انکروا یا کفریست
نود باشد که آنچه کند خدای بر ایشان عذاب محاله آنها را مستغرق میخوردند و دنیا و آخرت از الله عزیز بد دست میگردانند غایت
کند خوانند حکم و داناست بوضع چیزی در موضع و عدل الله المؤمنین و المؤمنات بعد از خدای مطلق و زمان کردند از
جنان بحر من تحتها الا انها بوسنا افتامند بر نوح که میباید در دنیا و آخرت جویها خال دین قیها دنیا و کجا وید مانند
ان و مساکر لیتیه و دیگر و عذاب مسکنهای پاکیزه و خوش گران لذت یابند و دنیا جوش می بخوشالی کنانند فی جنات عدن در
بوسناهای با امان در دست اند که مسکن لیتیه ضرابند از نوح و در جرد و یافون و غلبه کنند کفریست و جنت که بوسناهای بر در کاد
است از حضرت بر این استغفرت که از خدایت میباید از نوح و در دنیا و آخرت کس نکند در ان ساکن نشو مگر کسی که نیت بر ان و سلفیاد
و شهید است با ن طلب که خوشحال گوی در اید در تو ساکن شود و نیز از حضرت فرمود که کوشکانت در کتب نولو و مریدان او غنا
سرفه اند با فون سرج در هر سری هفتا خانه از سر و در هر خانه هفتا شتر بر سر و هر هفتا شتر از ان منو غیر از عجب جنی و
الغیرت شده و هر خانه هفتا خانها بر سر هفتا شتر از ان طعام متوقم بیک و بر این چندان قولا طعام و جماع دهند که یک بلذات از هر طعامها
صواعقین مخلوط شود این کوشک بدست و دستها عذاب باشد و در ان باد خوش از زیر غرش میوزد و بر شیشهها شک سفیدی کند
و بویان زادان کوشکهای و نودان بویان سله زامیر بعد از ان و عدل از ان بزرگتر من صد که و رضوان من الله اکبر و
خوشتر از نرد یک خدا و متنا از بزرگتر است جنات عدن انواع نعمت ان زیر که بسند جمیع سعادت و منشا تمام کرامات است حضرت عیسی
و شود بنیل قبر وصال با نگاه ذوالجلال و تحقیقات و عاداتها نگاه و افکاه و بیگاه بر منشا حضرت الله مطلق و نیت بر و اهل بیت
لیست قرار کرد حق با این خطاب کند که یا اهل الجنة ایشان گویند لیتیک و بنا و سعادت لیتیک لیتیک بر نوبت که خوشتر از نودان
باشیم که با عطا میوزد اینچنین که هیچ یک از خلق خوشتر از نوح و فرمودن بدیم دنیا فاضلتر و بهتر از ان عطا ما لیتیک گویند اینها نودان
بود که از این فاضلتر از خلق است که فرود آمد بر شانهش و خود او مرکز بر شانهش نکریم پس این عطا معلوم شود که خدای رضوانی فاضلتر است
دلیل این است و این نعمت هم الفود العظیم ان دستکاریست بزرگت دنیا و اینها در جنت در نهایت استخفارات استعدان
این بجهت است میفرمایند که یا اهل الجنة ای چیزی بر کوبید و بلند تر نباشد لکن ارحمنا ان باخافان بتمتیر و المناقین و با
سابقا با از جنت عذاب ایشان و اغلظ علیهم بد دستهای بر ایشان و در ترش کن در جناد محال ممکن با ایشان و ما و هم
جهت و باز که ایشان هر بد دست و پیش المصیر و بعد از کشتی است و زنج فرود که در ان در سایه میوزد و در جنت است و ما و هم
مردی در ان اید و بجهت شیطا و دشمنان که در جویا اید بوی میوزد و در ساغر و در سایه از نیت هم رسول او را بخواند و گفت بود و عجب
تو بر اعدا دشمنان من هیندی و خاشع و نیت که در و در نیت خیر و هر سو کند خود را که ما دشمنانند ایم اید که میخلفون با الله ما قالوا
سو کند خود بخدای که نکند از نیت و لقتلوا الکفر و تحقیق که گفته اند کفر کفر دشنام داشت بر نیت بیرون مشهور است
ایز و یاد و جلد من بر نیت که بویست طیبه غرضت بید با بعضی در از گوش سوار شد از جانب قیام بدین نیت بر نیت از ان نیت که
اینچنین میگویند و در جنت است من از این در از گوش که سوارم بد نیت من این سخن از نیت حضرت مصعب رسانید می را عذاب نکند کرد و با انچه
سو کند خود که نکند حق هم فرود که ایشان سو کند بد نیت میوزد که تکفیر کلمه کفر و احوال امکه گفته اند و کفر و انعدا سلامهم
و کفر انظار است که از طهارت اسلام و هموا ایما الزینا و او قصد که با اینها فتنه و منقویات الخراج رسوم و محاوران بوزند نیت
که حاج عیبت بوزن بپوشد و از اسباب بر داند و نیت بر نیت انها اصحاب عقبه نیت که تسکین نیت بر نیت چنانکه گذشت و ما نعتوا
و کید داشتند از نیت و سوسنا الا ان انعم الله و رسوله من فضله مکرانک و نیت از خدای ایشان از نیت انور از
شخصی که نیت بر نیت اهل دین است حاج و نیت عیبت بود و نیت جودم مبارک از حضرت رساله انجا رسید بیک از حضرت پیام بسیار است

منافقان آغاز نمودند و گفتند خداوند عالم انزال فرماید و خدا و رسول از صاع عقیدت بپایانند اما او خواست که خود زیاده فرماید
تا از سندان چینی بشاند بپاید که **الَّذِينَ يَلْمُزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ** از آنکه از روی شهرت عیب کشند بچشم شاره می کشند طوطی کنندگان
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ از کوفندگان در ادای صدقات فاسقند بر پشت که عامه نصل کرد و منافقان از این فریادند
وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ فِي السَّلَامَةِ عَيْبًا كَفَرُوا بِمَا بَدَأُوا بِالْحَدِيثِ هُمْ مَكْرُوهٌ كَمَا نَفَى ابْنُ عَبَّاسٍ ابْنُ عَبَّاسٍ ابْنُ عَبَّاسٍ
در رسول از صاع او مستغنی اند **فَلْيَخْرُجْ مِنْهُمْ** پس شمر میکنند با همه که با ایشان سخن الله میفرماید بر آید ایشان را خدای بر
سختی و هم عذاب الهی که بر ایشان است عذاب دردناک بران سخن فرموده اند که **عَسَى اللَّهُ يَأْتِيَهُمْ** داشت از جمله و منافقان
مطیعان انصاری بود در حق بد اخوان حضرت رسالت در خواست نمود که از برای بد کردنش طلبد ایمان که استغفار هم استغنا کن برای
ایشان که منافقانند **وَلَا تَتَغَفَّرْ لَهُمْ** با ارزش عواید برای ایشان است که استغفار عدم استغفار در مساوی است که در زمانند تا یاد
بر اهل تمام چنانکه میفرماید که **إِنَّ تَتَغَفَّرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً** اگر ارزش طلبی برای ایشان منقاد بار فلان **تَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ** پس نیازند
خدای ایشان را حضرت بعد از استماع سبعین مرتبه فرمود که بر هفتاد بنفیرم خبر قبل از بود که سوای علم استغفار هم استغفار هم
الله حضرت بدانت که مراد سبعین مرتبه حضور است بلکه کثرت عدم معقت ایشان است که استغفار از خدا حضرت بد کرد و ذلك
ان عدم توانستند برای ایشان بجهت از جانب او فرمودند از نوبت که با تمام کفر و اباطله و در سوره **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**
بجاء رسول از سوره کفر حضرت محض کفر و الله لا یهدی القوم الفاسقین معذای او نماید بنص و کفره فاسقان این معنی میفرماید
دادد کفر معاندان را بر فغان بعد از آن خبر بعد از فرج اهل فغان بر فغان بر جاد ببول فرخ **الْمُحَلَّقُونَ** شادند باز بر ماندگان
غزای بولک بمقتله هم بنشینان از غزوه خلاق رسول الله در خلف نمودند ایضا بعد از رفتن از صحابه و منافقان شادند از بولک
بجهت مخالفه رسول خدا و **كُرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در زمانه که فرقت تن اسای طلبند و تحصیل ساختند از این اموال و فتن هر دو اختیار کردند
و **قَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرْبِ** و گفتند منافقان مؤمنان را که برین مروید این غزوه کردیم یعنی خود نرفتند و خواستند که مؤمنان نیز برین
از آن میان که یکدیگر را از این معوله کنند و با هم مقرر کردند که بشوند زندقه فلان از جهنم شد حرا بگویم ایشان را که از این دروغ
مخت تر است از روی کوی جوران و از این که با سخن نرفت و ایشان بجهت جان و عواید از این اختیار کردند **كَا فَوَاقِفَهُمْ**
اگر بود که بنشینان بدانان فغان را جمع است اختیار ان میکردند **فَلْيَضْحَكُوا** اولاً پس باید که بخندند خداوند افکند در دنیا که
سزی فاق است و استغفار در بیشتر ایشانند است **لَيْسَ كَثِيرًا مِمَّا يَسْتَعْتَبُونَ** که برین با برین می آیند با باقی است ایشان
عاید جز آن یاد است معذای ایشان را یاد است دنی **بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ** یا بخوردند که کسب کردند از فغان و بد اخلاق و مختلف بغیر
عد از جفا از بغیر مرویت که گفتند که بداند بخردن و آنم مرانند که خندند بسیار کبر کنند فغان **وَجَعَلَ اللَّهُ يَسْ كَرَاهًا**
بود خدای بی گناهی **إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ** بسوگرفتی از منافقان که از جفا مختلف کردند **فَأَسْنَادُ بُولِ الْخُرُوجِ** پس در سوری
طلبند نوبتی برین معاذ بغیر دیگر بعد بولک ایشان را تکلیف فقتل کن سخن جو امعی **فَلَا يَسْ كَرَاهًا** پس بگویند می آیند با من مکر و کن
فَقَاتِلُوا أَمِجًى و کار در یکدیگر استوار است **عَدُوٌّ أَدَمِيٌّ** **إِكْرَامٌ** و ضمت **بِأَلْفَعُوْدٍ** بدستی که شما خود سندان شد بدستین
و مختلف کردن **أَوْ لَمْرَةً** اول بار یعنی بغیر بولک **فَأَصْحَابُ الْحَالِفِينَ** پس بنشینند بگردان با با بدین مکان که قابلیت
کار دارند در فغان و کوفگان هر کار دار کار در فغان مراد است و نامزدی در دروغ که جفا نکند او در داد که حضرت رسالت بد
مرض است بسیار آوردند و از آن سخن تمام کرد که برین خود عطا فرماید تا کفر من سازند و بدین حاضر شد بر من نماز گذارد و بر انوش
طلب حضرت رسول برین خود را بروداد و بجنازه وی حاضر شدند و است نماز گذارد این معنی که **وَلَا تَصِلْ عَلَى الْحَدِّ مِنْهُنَّ مَا تَأْتِيَهُنَّ**
مکذاب هیچ یک از ایشان که برین مکر و عدم طی حضرت از تکلیف برین خود طی نماز کردن بر او جفا صکانی بود که این بی جفا صکان
بجای آوردند و بنیکه در بد او است برین برین برین خود را در او بوشانند هر یک از حضرت را گفتند **يَا رَسُولَ اللَّهِ** این معنی منافقان
بر این خود را بان کفر فرموده جواب داد که برین من دفع عذاب خدا از او نخواهد کرد و من امید دارم که بسبب مردمان بسیار و از این نام
داند بعد و ایضا که بسیار است این برین حضرت را بجهت برین از روی طلبید حضرت بوی و مراد کس از خروج سلسله استندند
که حضرت از او فرمود که بر او نماز کن هر قل جامه او را بکشید و وی را باز برین مردمان بر او خوانند که **فَلْيَسْ كَرَاهًا** و **لَا**
تَغْمُ عَلَى نَفْسٍ همانیت بر هر کوفی فغان در میان و دعا استغفار انهم **كَفَرُوا** با الله بد دست که منافقان کافر شدند بخدای
که برین خود ایشانند **وَسُؤْلُهُ** و بغیر شفا او که فرمایند برین کردند **وَمَا تَوَأَمُّوهُمْ** فاسقون و فرزند حال آنکه ایشان منافقانند از طرف
و مندر بر کفر و نفاق **وَلَا تَعْجَلْ** بجاید بجاوردن تو را در زمانه از ظاهر خطاب با حضرت یعنی باید که در وقت بنشیند از شما را **أَمْوَالُهُمْ**
و اولاد هم مالهای منافقان که برین بسیار است نه فرزندان ایشان اگر خبر قوی با ایشانند **يَا رَسُولَ اللَّهِ** ان بعد بهم بجاوردن
که بخود خدای آنکه عذاب بد ایشان را بداند **فِي الدُّنْيَا** در دنیا که بسبب جمع مال و منافقان بیورد در رخ باشد برای نوبت احوال اولاد و بیاید

سنت ایشان نیست شکت ادب کشت و فرعون انفسهم و غیرند و در سبک ایشان بخت تمام و هم کار فرعون و حال آنکه ایشان
کاران باشند بفرعون و کفرین چهارمند یکی از اصل طریقی گفت که انبیا اشقی الاشیاء اند ما را دنیا را جمع می کنند با انواع بزرگوارت نگاه
دارند با سنا شفت و شرمیکند از عدل و برت و از انبیا سوره و جبر و شمشیر و از فرغان که در او مذکور باشد آن انبیا و الله
جاهد و امع رسوله انکه ایمان از بعد بخدا بجا کند و خدا را استاذ ملک اولوا الطول می نامند و ندان ماله توانای از
ساقا و فالو از دنا کن مع الفاعلین و گویند بکن ما را و بکن منم ما میباشیم باشتکان در دعاها وضو ایان بگو تو مع
الحوالیف خوردن گوشت را نکه باشند از آن جانها و طبع علی قلوبهم و صفایه شاکست برهما ایشان از نفاق پینه
نشانی میداد و در نفاق ایشان بدان علم بنفاق ایشان پیدا کنند ایشان گفتند که بگویند حق مهاد بردها ایشان فهم لا
تقرهون بر ایشان فهم بیکتال غیره که در جهاد است استعدادین و نیز که در مختلفه نادر تفاوت بعد از آن منع خیر رسالت
و سایر اصل بگویند بقوله لکن الرسول والذین آمنوا معه لیکر فی شاکلای فانما انما آوردند و بگویند بجهاد و جاهدوا
بما یوکلکم و انفسهم جهاکدند با آنها و نفاخود و اول لک لکم الخیرات و انکون من انبیا اولی کتب و انکون من انبیا
است در دنیا و طاعت و کرامت و عقوبت و اول لک لکم المفلحون و انکون من انبیا اولی کتب و انکون من انبیا اولی کتب
انما ساخته شدی برای ایشان جنات تجوی من تحتها الا انهار بونهارها که برود در میان آن با اشجار از جنات خالدها
فیهما عدنانی که با اوید باشند در آن و ذلك الفوز العظمی است مستکاری بزرگ و تیسری که تمام بعد از آن بیاطال اعراب کند در
اعتدال و بوی مختلف می گوید و جاء العذر و من الاعراب و در توجیه بفرز نبول عذر گویند که از دنیا و دنیا و دنیا و دنیا
از نیکو مال بکسر فیما لم یفعل عامین طیفل که عذر عذر گویند که اگر بفرایم بی طلی اهل مواشیا را عذر بکنند این عذرهای گفتند
لیوذن لهم فادسود و اده شود در مختلف نزد اکثر معتران بر وجه فصیح و تقابول و این عذر که ایشان فرمودند از بی عذر گذرد
صحیح باشند دلالت بر اینست قوله و قدما لکن کذبوا الله و رسوله و نشند انما که دروغ گفتند بلخدی با رسول
در دعوی ایمان مردم ساقا اعرابند که نیامدند عذر از غیر نکرد سصد لکن کفر و از دفاشند برسد انما که کافرند منهم
عدای الله اعراب علی و در نال در دنیا مثل عارت و در آخرت بجز عذر از آن رخصت افضل صحیح می نماید که لیس علی الضعفاء
ولا علی المراضی و لا علی الذین لا یجدون ما یتفقون بینهما و انما انهم و در بر بهاران و در بر انانکه نیامدند
را که نفع کنند بر خود و بسیار از نادر و انهم جنته معزیه بودند یعنی بر این طایفه طایفه حرج کافه می باز آیند از غیر او انصوا
چون بکنوا می آیند و ما برند لله و رسوله مضای و در ناله از امامان و طایفه ما علی الحین من سبیلت بر بگو کاران
که ناصح اند هیچ راه عتبار ملائمتی الله عفو و رضای بر نجات از که بجهاد از غزایان مانند و حیم و مراد است که سنا و نزار رخصت
هو و هد و لا علی الذین و نیت عتباتی حرمی بر آنها که در دماندی از اما اقول چون آمدند بجوی بود در دعوی که کردند
لیعلم اننا انما سوار کون با خود بفرستیم قلت کفی بکم و انما لاجد ما الحاکم علیه نیامد چیزی را که شما از سوار
کم بر آن تولو او بکنند از پیش تو و اعنتهم در اعمالی که جتها ایشان تقیض من الدمع روان بودند از اشک میوشک از جسمها
ایشان بخرید حرج تا بجهاد و بکنند الا یجدون ما یتفقون بانکه نیامدند بخرید کنند در سفر و آنها گفتند که بود از انصاف متکل
بسیار در حین خنسا و عبدالله بکسر و سالار من غیر عبدالله بن معقل و عبد بن عبد و ابو عکر که در کاه بوسه نهادند بکنند با رسول الله
ماد از اعیر و بجهاد است پیاده ماندم بر کمان عیان در ناله بر سوار شد بفرایم حضرت فرمود که بخرید میسایم ایشان که بران
پیش سید عالم بیون مملو اما این غیر از در ناله و کرب که در هرام بود و بکنی که توجید شد فدای سوار بود و ندرده هزار باره الفقه
خو هم می نماید که بر این مردم که مختلف کنند از جاحی و عتباتی انما السئل علی الذین لیسنا و نوقل بر این بکنند از عتبات
ملازم برانان که ایشان از تو دستور میجوید و باز ایشان و هم انبیا و حال آنکه ایشان توانگر اند و در مکی ایشان اما در
رضو ایان بگو تو مع الحوالیف یعنی شاکند باشند از آن و کوزگان و بیاران باز مانده و طبع الله علی قلوبهم و هم مخرجان
فهادت شدی بر نفاق ایشان فهم لا یعلون بر ایشان پیدا اند از کار خود و عفو که بدین نافرمانیست بعد از آن احوال
مستقبل بخرید که ای اهل ایمان از آن بی مانند که از جها مختلف کردند و بهانه از این نیامدند بکنند از آن که در عذر
او در جنته ایستادند و مختلف از جمعتم الیه هم چون باز کردید از قبول کسوا و عتباتی بکنند قل بگو این
لا تشدوا ان تو من لکم امد و عواد و عواد و عواد برای آنکه باور و عواد داشت و شهادت صدیق و عواد کرد بجهاد انکه
منافا الله جنته که بر نفاق ایشان با از این اخبار کم از خبر شاکتایق و عواد و عواد و عواد و عواد و عواد و عواد و عواد
باشد که عتباتی که در رساله و رسوله و فریاد او بر عواد و عواد و عواد و عواد و عواد و عواد و عواد و عواد و عواد
کفر بود که بدان ناله بر نفاق بر نفاق بر نفاق بر نفاق بر نفاق بر نفاق بر نفاق بر نفاق بر نفاق بر نفاق
و انکا و فینکم بما کتمتم فاعلمون بر خود هم با و بخرید و بکنی که در ناله از نفاق و نفاق و نفاق و نفاق و نفاق و نفاق و نفاق و نفاق و نفاق

در نفاق

در نفاق

در نفاق

خواهد

خواهند بود از این جهت است که اینجور میگردانند و با این شکر و شکر است و شکر است و شکر است و شکر است و شکر است و شکر است
نازل شد چون پیغمبر از بیرون بازگشت با آنجا گفت ای ایستادیند سخن گوید ایشان آمدند بعد از آنکه از بیرون کشود و بر آن سوکتندان
دیده خود را چنانکه میفرماید که **سَيَحْفَوْنَ بِاللَّهِ لَئِنْ دَعَوْهُمُ لَيَكُونُوا لَهُمْ عِبَادًا وَإِذَا أُنقَلَبُ**
مِنْكُمْ لَيَسْئَلُنَّكُمْ عَنِ اللَّهِ بِمَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ مِن دُونِهِ وَأَنتُمْ كَذِبُونَ و اینها را در این کتاب
میکردند و ایشان را از این جهت که ایشان را با خود میگردانند و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
اینست پس از اینها ایشان را کید با او را خواسته اند ایشان را شکر و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
از کفر و منافقان که سوکتند خود منافقانی را که شکر و اینها را در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
که اینها بعد از این سوکتند و سوکتند با خود که دیگر هیچ سزا از اینها نیست که خداوند از این سوکتند خود هیچ نوع خوف نمود که سو
ایشان برای طلب متاعشان از برای خشت و خدا فانی تر شود این که خوشتر است و اینها را در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
پس در این کتاب است که خداوند خشت و اینها را در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
و در این کتاب است که از این سوکتند و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
الاعراب را با بدیه نشین که نشود و اینها را در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
اشد که در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
و نیز در این کتاب است که خداوند از این سوکتند و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
صدای نمانست حوال ایها حکیم حکم کن از روی که در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
و نیز در این کتاب است که خداوند از این سوکتند و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
که در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
کنند و در این کتاب است که خداوند از این سوکتند و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
سے عاقبت پیغمبر کیونست صدقها از این سوکتند و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
و نیز در این کتاب است که خداوند از این سوکتند و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
باشد که در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
دعا از آن ساجدان میفرماید که **وَالشَّاقِقُونَ الْأَوْلُونَ** و اینها را در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
ایمان من المهاجرین آن مهاجران یعنی آنکه از کفر برگشته اند که با او در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
حضرت ایوب علیه السلام که ملتفت است به استقامت و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
که در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
از ایشان ببیند طاعت از آن ساجدان است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
که در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
جاوید باشند از همیشه **ذَلِكَ النُّورُ الْعَظِيمُ** یعنی تمام نور در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
منزله ایشان بر غیر ایشان و این بحضرت که در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
فانعموا و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
و نیز در این کتاب است که خداوند از این سوکتند و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
که در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
از اهل باور و ایمان و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
دیگر که در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
من بنده خدایم و بر او رسوخدای صدق کبر و باطل کفر من پیش او در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
که در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
کسی که بنده خدایم و بر او رسوخدای صدق کبر و باطل کفر من پیش او در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
نیست و الظلم بعد از آنکه از این سوکتند و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
از اهل باور و ایمان و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
من اهل مدینه بودم و از اهل مدینه بودم و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است

در این کتاب

این در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است

کشاف
عظیم
و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است

سوار در آنجا بود که بعد از آنکه کمال غنیمت شد فرات از آنجا که آنجا نشاندند و چون از آنجا گذشتند و در آنجا رسیدند و از آنجا که
احسانه نمودند پس نوازشها را بر عیال ایشان نمودند و از آنجا که بر سر ایشان ایستادند و دستهای ایشان را بر سر خود گرفتند و در آنجا که
عذابیم ایشان را مقرر کردیم و در سر یکی از ایشان را در دنیا و دیگر یکی را در آخرت گذاشتیم و از آنجا که کفایت آنجا را از بر عیال آن مردی که خدا
ایشان در دنیا یکی آن بود که سوخته و در جمیع روز خسته بودند بعد از آن اشاره کردیم با فلان نفر گفت فلان فلان دستهای من در آنجا که
اصل نفاقت بود و در آنجا ایضا که او می دوست داشتند و از مسجد نیز می رفتند و می گفتند که بعد از آنکه دستهای من در آنجا که
بعد از آن که نماز کردید شوند در تمامه ای عدل عظیم بعد از آنکه از آنجا که نشانی از آنجا که در آنجا که مخلصا اصل اسلام در آن بود که
ابولبابه انصاری و مراد بن ابولیس ثمالیه و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
و گفتند که چون با شما باشد که ما در سالیان اینها را بشیم در سالیان اینها را بشیم و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
فازند که بوی خنجر با شما بیاض است و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
بچه خدا که خدا شود و خوش رسالت از رسول رجوع نمود و بعد از آنکه در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
سوره حال بوقت عزم سائیدند سید عالم فرمود که من نیز سوگند خودم که ایشان را نکندم تا وقتی که در در مساجد ایشان نشینم و روزی که در آنجا که
من با ایشان در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
بکافران خود و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
یعنی هر ما که با نفاق می بودیم و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
تولد و وقت آمد نفاق عسی الله ان توب علیهم شاید خدا انکه توب ایشان بپذیرد و بر ایشان رجوع کند بوقت و از آنجا که
ان الله عفو غفور رحیم که خداوند بخشنده و مهربان است و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
ان از دشمنان بشکرانه توبه نمودند و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
و از آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
یعنی بعضی آن زکوة و بینه مضطر هم که آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
کفی بمنزل غلظتها بعد از صلوات علیهم یعنی بعضی برای تقایب عیون بر ایشان و دعا و استغفار نماز صلوات کسک
ظرف به شیعی دعائها و از ایشان بود و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
علیه و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
بر توبه و بینه مضطر هم که آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
هو یقبل التوبه ان را که خداوند توبه را بپذیرد و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
ایشان یعنی توبه آن را که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
الرحیم و از آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
حلال مکر که خداوند توبه را بپذیرد و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
عظیم شود و قبل اعمال او بکفر کند و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
بنا بر این سرفرازی خداوند است که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
امکان و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
اصل نبینایم السلام بر مؤمنین همه مقبول است که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
الاعمال القیباتها که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
بان و اگر چه در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
بر روی او عرض فرماید و بگوید که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
معمول است قبل از این که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
و مراد به بیع که از او پس فرود آمد از آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
من برینها بپذیرد که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
و باز داشتگان یعنی توفیق حکم ایشان را که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
و اگر از آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
سوال ایشان حکم حکم کنند با شما در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
بگویند که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که

بجمله

ایشان

چهار دارد که نوک پیکر می و جو کمال نشت صفا فوات خود لا تقبلها من عند فی نیش از آنکه از سوبان و نوبت از او نماند اما این
 احسانه می آید پس نوازش از بلخیا پیش از سخن تعلیم ما و اینم نیش از آنکه بر سبب نیش استغیر استعدان هم رود باشد
 عذاب کیم نیش از آنکه بر سبب نیش استعدان هم رود باشد عذاب کیم نیش از آنکه بر سبب نیش استعدان هم رود باشد
 ایشان در دنیا یکی آن بود که سوم روز جمعه و بنسب خطیب خواند بعد از آن اشاره کرد باطل نفاق و گفت فلان فلان استعدان استعدان بود که از
 اصل نفاق استعدان بود و تمام بود نیش از آنکه از سوبان و نوبت از او نماند اما این
 بعد از آن که باز کرد نیش از آنکه از سوبان و نوبت از او نماند اما این
 ابولبابه اشیا بود بر سر او بوقلمون نمائند و در پیوستن من خدام کبی عذاب نفاق و فقیله و خرازان بی نادان و ایشان شد کرمه و نشتی آغاز کرد
 و گفتن یکو نوار باشد که نوار سایه از آنکه از سوبان و نوبت از او نماند اما این
 ناز کشید و نشتی استعدان و نیش از آنکه از سوبان و نوبت از او نماند اما این
 حکم خداست شود هر حضرت رسالت از بول و رجوع نشتی و نیش از آنکه از سوبان و نوبت از او نماند اما این
 سوز حال هوش از نیش از آنکه از سوبان و نوبت از او نماند اما این
 من باز نیش از آنکه از سوبان و نوبت از او نماند اما این
 بگناه نشتی و نشتی استعدان و نیش از آنکه از سوبان و نوبت از او نماند اما این
 یعنی نشتی استعدان و نیش از آنکه از سوبان و نوبت از او نماند اما این
 بود و موافقت خداست عسی الله ان یتوب علیهم شاید خدا انکه توبه ایشان بپذیرد و برایشان رجوع کند مغفرت و از نشت
 ان الله عفو و رحیم نشتی استعدان و نیش از آنکه از سوبان و نوبت از او نماند اما این
 ان از سنگان بشکرت توبه نشتی استعدان و نیش از آنکه از سوبان و نوبت از او نماند اما این
 و انکه از نشتی استعدان و نیش از آنکه از سوبان و نوبت از او نماند اما این
 یعنی نشتی استعدان و نیش از آنکه از سوبان و نوبت از او نماند اما این
 کنی بمنزل نشتی استعدان و نیش از آنکه از سوبان و نوبت از او نماند اما این
 لکم بدستی دعا ها نشتی استعدان و نیش از آنکه از سوبان و نوبت از او نماند اما این
 علیه رضای شوق دعا نشتی استعدان و نیش از آنکه از سوبان و نوبت از او نماند اما این
 بر توبه نشتی استعدان و نیش از آنکه از سوبان و نوبت از او نماند اما این
 هو یقبل التوبه ان را که خدای او است نشتی استعدان و نیش از آنکه از سوبان و نوبت از او نماند اما این
 ایشان از این توبه نشتی استعدان و نیش از آنکه از سوبان و نوبت از او نماند اما این
 الرحیم او است نشتی استعدان و نیش از آنکه از سوبان و نوبت از او نماند اما این
 حلال کرد خدای او است نشتی استعدان و نیش از آنکه از سوبان و نوبت از او نماند اما این
 عظیم شود و قبل اعمال او بگوید نشتی استعدان و نیش از آنکه از سوبان و نوبت از او نماند اما این
 بنا بر این نشتی استعدان و نیش از آنکه از سوبان و نوبت از او نماند اما این
 امکان و رسوله و المؤمنون و نشتی استعدان و نیش از آنکه از سوبان و نوبت از او نماند اما این
 اصل نشتی استعدان و نیش از آنکه از سوبان و نوبت از او نماند اما این
 الو صابر الغیب و النماة نشتی استعدان و نیش از آنکه از سوبان و نوبت از او نماند اما این
 بان و کاوی نشتی استعدان و نیش از آنکه از سوبان و نوبت از او نماند اما این
 بر سر و نشتی استعدان و نیش از آنکه از سوبان و نوبت از او نماند اما این
 مسنون نشتی استعدان و نیش از آنکه از سوبان و نوبت از او نماند اما این
 و نشتی استعدان و نیش از آنکه از سوبان و نوبت از او نماند اما این
 من بر نشتی استعدان و نیش از آنکه از سوبان و نوبت از او نماند اما این
 و با داد نشتی استعدان و نیش از آنکه از سوبان و نوبت از او نماند اما این
 و اگر نشتی استعدان و نیش از آنکه از سوبان و نوبت از او نماند اما این
 سوال نشتی استعدان و نیش از آنکه از سوبان و نوبت از او نماند اما این
 هم کرده از نشتی استعدان و نیش از آنکه از سوبان و نوبت از او نماند اما این

مجموعه

ایشان

نهدن ایشان از او استغفار برای گناهانی که از قبل از حق مؤمنانه فریاد بعد از همدیگر بعد از آنکه زه نوانی از ما سلام می کند این ایشان که
حق این لهم فارقی که در مشرف در اندر ایشان ما بقول آنچه واجب است که اذان بر منبر کنند که گفتند که در ظاهر آن است که قبل از
توجه به خداوند کند کنند با این زود بخور یا غریب نوشند در منبر ایشان از آن کارها که در آن وقت نیست آن الله بیکل شی
بد که خدای تعالی غیر از احوال اذن و اعراض علم را با ما است جو خود منع هلا سلام کرد از استغفار برای مشرکان را که در روز قیامت
بیاییم که او است که مالک کل موجودات است و همه را در مشرف و اولاد که در مشرف است که میفرماید که اق الله له ملک
السموات الارض بد که خدای بر ذراتها دستهای میمالاند و زمینها را بر می خرد و خواهد کرد با ما می فرماید که حق است
کردند که کار او میرند زندگان او مالکم من دون الله من ولی و صفت شمار او می و مشایخ از خدای نام سازد که تسبیح او
شما شود و لا نصیر و میبازد که مدعی شما نماید که ذات الله بد که خدای باز کشید و تو بد و در تداعی التبیح بی غیر که از آن
انها بود در مشرف و از دعوات المهاجرین و الاغصار و از مهاجرت آنها بیعتی می آیند که کار او بود در مشرف بتولی را بطبع نه عیبا
و در جمع کند که اگر چیزی که موجب است و نبوده باشد از حضرتش آرزو شد و میبرد که لا یله که بر او عصمت بسیار افتاد که آن حضرت که تا
توجه به مهاجرت آنها با این ایشان آند یا محشر که در بیرون و فانی شود و تا به تالیع بی غیر خود در جمع انصار و احوال و احوال و بیرون
بر سبیل ضعیف و ضعیف و انظار او باشد خدای مؤمنان اولاد که از امام و شاه در منبر که از آن که در آن جمع بیعتی می آیند
کافی اند که میرود و در منبر که فی ساعه العشرة در دعوات مشکی و لشکر بیوک و جیش العسیرین که در مشرف اند که عظیم ایشان را بود
هم در مرتب که در مشرف است و در مشرف هم در مشرف که در مشرف در بیرون خود با مشرف می رود و در مشرف با مشرف و مشرف با مشرف
و احوال ایشان در مشرف می شود و در مشرف می شود که در مشرف با مشرف می شود و در مشرف با مشرف می شود و در مشرف با مشرف می شود
زاد و در مشرف می شود و در مشرف می شود که در مشرف با مشرف می شود و در مشرف با مشرف می شود و در مشرف با مشرف می شود
کار و مشرف با مشرف می شود و در مشرف می شود که در مشرف با مشرف می شود و در مشرف با مشرف می شود و در مشرف با مشرف می شود
و ان نیز بقیه آنرا میکند و در مشرف می شود که در مشرف با مشرف می شود و در مشرف با مشرف می شود و در مشرف با مشرف می شود
منقطع کردن بر صاحبان مشرف می شود که در مشرف با مشرف می شود و در مشرف با مشرف می شود و در مشرف با مشرف می شود
دعا گوید و از آن عظیم اند که در مشرف با مشرف می شود و در مشرف با مشرف می شود و در مشرف با مشرف می شود
تو بر مشرف می شود که در مشرف با مشرف می شود و در مشرف با مشرف می شود و در مشرف با مشرف می شود
بدر قلوب و فوق منبر دهای که در مشرف با مشرف می شود و در مشرف با مشرف می شود و در مشرف با مشرف می شود
مشقت بلید و از منبر قاتب علمها بر خدای بازگشت بر ایشان با این که توفیق نطق شد ایشان در تالیع از مشرف می شود
ایشان بر مشرف می شود که در مشرف با مشرف می شود و در مشرف با مشرف می شود و در مشرف با مشرف می شود
الشارة الدین خالقوا و دیگر تو بر مشرف می شود و در مشرف با مشرف می شود و در مشرف با مشرف می شود
قبل از این است که هم که ملک و در مشرف با مشرف می شود و در مشرف با مشرف می شود و در مشرف با مشرف می شود
روایتی نگاه روز در مشرف با مشرف می شود و در مشرف با مشرف می شود و در مشرف با مشرف می شود
و شد میکند از آنکه حتی از اضافت علمها الارض با رجب تا وقتی که ملک شد بر ایشان زمین با وجود کشاورزی و مسکن زمین
کمایه شد و مشرف می شود و در مشرف با مشرف می شود و در مشرف با مشرف می شود و در مشرف با مشرف می شود
میستوی که فرخ را در آن راه نبوی و طوا آن لا ملجأ من الله الا الیه و دانشند آنکه نیایست و خدای مکرروی را زرش خواستن از کم
دی هم قاتب علمها بر خدای بر مشرف می شود و در مشرف با مشرف می شود و در مشرف با مشرف می شود
فرمود تا الصبیح تو بر که در مشرف با مشرف می شود و در مشرف با مشرف می شود و در مشرف با مشرف می شود
مفصل فرمود ایشان یا ایها الدین السوا اقموا الله ایتی که مؤمنان بر خدای بمثل این فعل که خالق را نشاندند معاودت
مکنند و کونوا مع الصادقین و باشند از آنست که با آن در خور و یاد دین محمد و اعمال و افعال و مشرف می شود و در مشرف با مشرف می شود
فرمود که معنی است که کونوا مع علی و اصحابه مع علی باشد علی مشایخ او یعنی بر ایشان کند در مشرف با مشرف می شود و در مشرف با مشرف می شود
که یکی از فضیله اهل مشرف است و در مشرف با مشرف می شود و در مشرف با مشرف می شود و در مشرف با مشرف می شود
از که هم اصحاب محمد را که از خدا بر مشرف می شود و در مشرف با مشرف می شود و در مشرف با مشرف می شود
ایشان که در مشرف می شود و در مشرف با مشرف می شود و در مشرف با مشرف می شود و در مشرف با مشرف می شود
از مشرف می شود و در مشرف با مشرف می شود و در مشرف با مشرف می شود و در مشرف با مشرف می شود
و او من حوظم من الاعراب فانه که در مشرف با مشرف می شود و در مشرف با مشرف می شود و در مشرف با مشرف می شود
رسول الله انک تجلت و یاز دین و از مشرف می شود و در مشرف با مشرف می شود و در مشرف با مشرف می شود

عن نبي رسول بنو نبيق داری بن پروردگشت بنه کد زانند کجاره کد بادی کیشا بنه ای که او را کشتند ذلک ان و نحو ما بنه
و نیز مختلف با تهمی است که ایشان جویدار رسول خدا باشند لایحیدرهم خطا و الا نصبت و سدا اثنا از تشکی بدعی ان عقب ست
ولا محضه و فی سبیل الله و نه کرشمی در راه خدا ولا یطون و نه یلسمانی زانند بیست با کشتن برایشا خود سوطا و نه
کد ان یطو الکفار و لا ینالون من عدو و نغم اذ و کذا و از او نیابند از دشمن قبلا ما یفتی از نشانی از عقاب و جراحه و نه غیر
الا کتبت لهم مکره نوشته شد برایشا به عمل صالح ان کرد ای شایسته که چون تو ای نبی عزیز ایها که بدایشا او مند مستحق تو ای
شوند ان عباس نقل است که هر ثبوتی که از دشمن بدل ایشان رسد هفتاد احسنه بدوان ایشان نویندان الله لا یضیع اجر الحسین به
درستی که خدا صایع نمیکرد اندیشه نیکو کادانرا که جفا نمیدادند و لا یففقون نفقة صغیرة نفقه میکنند انزال و خورد و خورد
تادیا نمون نقل اصابع نمیکرد خوما که بد فساد جو ابو عقید که قبل ازین گذشت و لا کبیره و نه نفقه نیز از خون اتفاق عباس و غیره که غرض
ایشان بان اتفاق عراز و بن خدا باشد و لا یقتضون و ایدا و قطع نکند و نه خود هیچ متره یعنی تعیین قطع نکند الا کتبت لهم مکره نوشته
شود برای ایشان تو ان و شب کرد به غیر هم الله احسن ما کافوا یعملون نجزای ضد خدا ای ایشان از سبب نیکو ترین آنرا که در
حق عمل میکنند چون احسن بر او در جواب حق و نیز بدان الحاق کند بجهت تکثیر آن و گویند بر او با حسن جمیع عمل واجب نذبت که نیکو نمودن اول
یعنی تو ان برتا و واجب باشد از امیر المؤمنین روایت است که پیغمبر فرمود که هر که نفقه کند برای عازیا بفرسند و غور در خانه نشین بود حق تم
له در بیست و هفتاد روزم عوض بار در صد بار هر وقت خطاه و نصب جوع و اتفاق و حج و زیارت حد متشو با و رطلک علیه بار و امر واجب واقع شود
موتور و بنیل نشانی از عباس و نه است که چون انواع هدایای در بان مختلفا نازشند و نا حازم شدی در آنکه چون نفقه نماید برای از هر خراب شود
خوار شود و متوجه نجات شود با شکر در صد جور سوره شکر و نیز در کرمی هر مسلمانان برین روشند و رسول را تنها گذاشتند ای مد که ما کان
المؤمنون لیسفروا و روایت است که شاید و مشا و انکد برین روشند کافه هر ایشان هر فرماش مناعتها میاند هم چنانکه هر ایشان با
شک نوقت کنند تا که لا فخر کم جراب برین روشند من کل فخر من هم از معنی کثیری را ایشان را و سبیل و اهل بلا اند که از ایشان برین روشند
طافه کرده و چهار صد مانی نوقت آیند لیستفهموا انا لانک نش کنند فی الدین در دین و نفقه میوزند و نقل خبر رسالت و ایشان را
قومهم اذ ارجعوا الیهم و باید که نیک کنند آنها که هر خود را جویدار کد و فدا جویدار اول خود در این دلیل است بر آنکه نفقه در دین و تعلیم از نور
کفایت سفر و از آنست که شغلاندر و نفقه استقامه خودشان با بشود و اقامه غیر نفقه در فرغ برود ما رانشهاد در بلاد لعالمهم یخجل و روق مانا غرض
که اصل سبب ایشان است که در آنچه برایشان بود هم کرد می شوند بر این یعنی نفقه احتیاج کنند و نیز طبقی به مذکوره در حق نویسد آمد که ایشان از خط
عظیم بود خواستند با جمیع نان و کورگان بتمام دهند و گفتند ما امدایه فاعلم کثیرم از رسول خدا پس بر خدا از آن کردند بعضی از آنها و بعضی
مانند بود و غایب خود هم و نه بود که از سبب کرد می از ایشان طلب علوم دینت نیز ان است بعد از ان میفکان بفرمایید یا ایها الذین امنوا
قالوا الذین ای کتانی که کردید یا نازدار کنید با انانکه یلوکم من الکفار نزدیک شما اندازن که زبکن و آنها هودانی بودند که
در حوالی مدینه متوطن بودند چون قرینه و غیره جبر عرض است که فغانند کند با کفار که از سبب باشند بشما ما دام که خطر فهد نیستند باشد در
افترقا لهذا خسر من عاقله قوم و با نصیر من نصیر قبل از حرمه اوزن فتح مکه کرد و با اهل نادس بجایه کرد بهجهت صدایک و لیجدوا فک عظمت
و باید که بیابند کافران در شما روشند یعنی غنی تمام و غلظت سخت در کلام قبل از وقوع مثال واعلموا ان الله مع المتقين و باید
ای هیئت انکد با بر هیکار از آن خطه و اعانت مشر و اعمالان که اوسطها چیزی بر کند بعد از آن باشد پس و تاب ها اتفاق می خط
که و اذاما اترکت سورة و جو نور و فویشا شده سوره یا باره اذقرن قیامهم من یقول پس و ساقان کوه است که ویدایمانی دیگران
رؤ افکار و استهترا یا با سکا موسنا کویندا تک و اذ قره کت ما انکد بفرید اذها هدر این بود ایمانها کر وید یعنی انکد کدام است که
ایسوا و ذیقین و بیان قد بفرید حق و و یوا ای فرفرایید فاما الذین امنوا فوادتهم ایها قایر اما انانکه کر ویدند درین زمان
میگردد ایسوا ایمان ایشان را و عمل که حاصل شود از ندرت بر و این سوره و انضمام ایمان به ان و هم لیسفروا و ایشان شاد می
بزرگ انکد بیاید کمال بواسطه ارتماع حال ایشان و اما الذین فی قلوبهم مرض و اما انانکه دردهای ایشان است
شک و فساد عقیده است بعضی سلام فرادتهم رجسا الی رجسهم برین یاد فویدند ایسوا ایشان کفری منضم بکفر ایشان یعنی فرسودها
و بگویند داشتند در شک ایقاد این سوره بان شک هم شد و حجت را از کفر ایشان کشت و ما اتوا و بر نماندیم صفة است حکام یافت در این
تاریکی کرد و و هم کارون و معالکی که ایشان کانسودا او لا یرون انهم یفتنون یا نمی بیند این منافقا انکد ایمان سلا می شوند
و در تعبیر میافند با منافقا و از من و خدا یا بجها بارسو که خدا صلوبیتک ایضا سبب با و بگو که می ایشان و ثلث یا از آن قد و فالسین
مرا با ظهور نقار کذب ایمان مسلمانان و عارض شد انحضرت شما بر خیزد ایشان فی کل عام مرة او مرتین در هر سالی یکبار یا دو بار
هم لا یؤمنون و لا هم ینکونون پس تو به میکنند از ظاهر و نه بفریدند که هر دو منعطای شوند در ایات غیرت و مثال فنگر و اندیشه
میکنند و اذاما اترکت سورة و چون فرود آید سوره از نظر آن که بدان عیب ایشان مذکور باشد نصیر بعضی هم الی بعضی نظر کند
چرخ از ایشان بود و بگویند بجهت بگویند اشاره کنند در انکار و سخن بران سوره و یا از دشمن بجهت شکر خود یا بر غرض بتمام

از آتش او کشند گویند الحمد لله رب العالمین بحال استخوانهای سرخ گوشت پیدا کرده بیفزاید چنانکه اول بار بود از خاک مدافله است که
سوی خدایم رهنم کرد پس با بر واقع شد این است که راه نماید خدا ایشان را نور ایمان تابان بر ما بگذارد و در جوارش که رسول بجزایر بگفت
حکوم بر سر آنکه بگذرد خیر منو است باشد با زان که گفت حق بود اسلام میسر اند که تو بر سر طاعت بودی بگویی علی بنوری بگفت و امتش خود
علی گفت کشند و راه تو از علی است خود علی ز نور تو و نور تو از نور من و بهشت تو بنده منم زود کشند ان بایشان دم او زد و
گفت ان بر علی با سجده نمود این مذکور است که **لَوْ تَحِيلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ دَرِكًا تَحِيلُ اللَّهُ عَذَابُ الْمُجْرِمِ** یا چه باشد ان بایشان استخام
با آنچه بر ما نکشند نشانیشا به عاقر لقصص الهم من انبذنا و کداره شوای با جهل انشان و عداوتی بیرون کرد ما را غای
بدایشان از آیه که ما نه کنیم حنا عاقر نشا از استجاب که در انم انشا جو ملاکشوند گفت الذین لا یخرجون لقتالنا
بیشی کنایم انرا که کشند انرا در بنوائ عذاب یعنی بر وجهنا بجهت استعانتی میگردند فی طغیانهم و در یاری خود نشا بیرون
استدراج مملکت دیمیشا از اناد فضلاء بیرون سرگردان میرند بجهت راه نیباید و ان خبر چه و خدا از کله ضروری بر سر و شد انرا بنام
که **وَ اذ امرنا الانسان الصر دعانا فاجابنا چون برسد دی بسخنی و بی سراج جمع کفانند که ولید بن سیریا اکثر امینا و بر سر نقد بر چون**
ضروری سد جو انما ما از ان علامت عام از الامت گفت و فیکه کبر باشد به او خود بینه حنا فر اشد بود از ان رخ او نما عدا یا نشا او قائما
یا انشا یعنی در جمع حوائط اطراف فکنا گفتنا عنه صر و بی سراجیم و بر سر از او رخ و مقرر او را امر بر بود که بر همان راهی که بوده بر
کفر بران مستمر شو و با بگذرد از موند عاقر بگو و بگو نکند کان **لَمْ يَدْعُنَا كَوْمِيَا** که او بخواند است ما از انی صر متهم گفت صر
دینی کما و سید که **كَذَلِكَ رَيْبٌ لِلرَّيْبِ** فین مانند این زمین را نشا شد ان یعنی شیطان را نشا سر ان کشند انرا که از صد شکار و
انما کانوا ايعا لوان انچه میسند که کشتار از نور در من در ملا هو لغرض از نوار و نوای شیطان چنانچه در نظر ایشان در داده که بجهت
ی کن از اعمال بی نیکو است بعد از ان از عفو یا کهار ام سابقه خبر پیدا انرا از مثل انها صر از کشند بر صفیاید که **وَلَقَدْ اَفْلَكْنَا**
الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكَ لَمَّا ظَلَمُوا و در رنجی کما صلا که دریم اهل تر کما پیش از شما ای اهل که اهل کلام که شمش کزند بکن سب پیغمبر
و عیب او در دنیا در ظاهر من و چاشتم **رُسُلًا** بالکلیات و عال نکه مابود بدیشا و در کون انشا بجهت انوش من کما ظاهر
که ان بو بر سعادتها و ما کانوا الیوم منوا و سید انشا که ایمان از خدا گرفتند که روزند که بجهت طاعت او انکار و حقو کذبا
مهمین که انشا از اجراء دم با ملامت ایشان بجهت نکند بیک سب بخری القوم الجریمان جریا خواهیم و کوه مشرکان از اما که که تکذیب
پیغمبر میکنند **مَجَلْنَاكُمْ** خلافت بر ما گردانیدیم شما از ای کرمی که بعد بنما سبوشک خطیبها که شکان و جانیشان که الای
من بعد هم در زمین بر کزنی که ملامت شد لیسر کیف تکلمون ما به بینیم رسول شهادت بعد از آنکه در انوشم در عیب شما حکوم
علا خواهد کرد از غیر شرنا با شما بمقتضا ان که در اجراء هم مر کج عداقه بی خبر و ولید سفیر بگذرد بر حق و عمر من عبد الله
و مثال انشا او که در شر بنسرت رسالتهم گفتند ای سب که سار از غریب از عبادت از غری و شما با زان و درم نشان در ان بود خوتهم
فرشاکه **وَ اذ اسئلتهم ان یاتنا صیبات یخونون** و بر سر کز انکه انما یعنی قران دعواتی که در ان معنی است قال الذین لا
یرجون لفا انشا کوبید ما انکه میدارند رسید بنوا و عاقر مادد و در حنا است غیر ان غیر هذا بیاد قرانی را بجز نیک بر ما بیخونی
یعنی خواب بود از که نموت نشوای عاقر و معایب ان نشا ما بر اسلام نباشد از جمله یا انکه بتدیل کفران زاینه بر وضع ای کجستند
است از و مذکوره ای کجستند بگوزا که در ان قل ما کون فی ان اید له بکوی عدا و جواب ایشان که سب او نیست مر انکه بتدیل کنیم
قران من نیکما و نقی ان قبل بشر یعنی بخونیم و انرا از غیر هم و در ان خبره در کجستند تمام این ایتبع انما یوحی الی
مشافت که در ان غیر هم بگوا غیر که در کجستند من ان حق من بی باه و نقصا فی امان عصبه و لیت عذاب یوم
عظیم بدین معنی میسریم اگر عاقر شویم از بر و کجستند بجهت تدبیر قران عدا و بجهت بزه که در ان معنی است که ان در صحت بود
سب انکه که قل و شاء الله ما فلو تر بکوی عدا که خواست خود ای خواند انشا بجهت سب ان اولاد زیکم چه در شد
ما انکه که خدا انرا بر ان فضل خمر او است که مر ان که بجهت و شما از اعلام که در زبان من مر ان است که این مشافت نسبت من نا اود
بگو که درم که موافق از و شما باشد فقد ثبتت بین من و منی و نیک کرم فیکم عسر او در میا شاعر می زا که مفلح اجل سال نو
من قبله بیش از نرفل قران یعنی در ان مدت که مشونوم من قران میخواند و در شما بدان دانا بود اولاد تعقلون یا بر حرد
نیاید بقتل میکنند کسی که چهل سال در میا شما بود و عاقر غل منی و با خالی است انکه در کلوی شما میخواند که سخا عریا و جمال بلا فنه
ان چهل سال بتعداد یوان او بن حان حسان انکت بخیر زدندان و با و جو این از احوال نانی است تقدیر سب انکه داد دیابند که صد
کل من این امر که چنان خاند عاقر و من از جانب حنا عاقر و شما از عاید حنا انرا میگوید که کلام من نشا از جانب خدای تم من اظلم و من
افتری علی الله که با بر کیشتم کانرا از کسی افتر که در سب بجهت ان نشا که انکه باشد نشا و عدا و کذوب با ایمان
یا نکذیب کند ایها از ابدان کانرا بگوید که عاقر بیک و ولد انشا ان لا یفعل الممنون بدین معنی که نجات نیابند و عاقر
نشوند بر این معنی کانرا کشته بر میزد مستمر معصیه و عبودن من و ان الله سا لا یضرونم ولا یقعهم و یسیرند بخار

ب

و

اندرایم پیغمبری را که ضرر رساند بدانها اگر مطلقاً و عقلاً و کتباً سوره برساند بدانها اگر هم از ایشان در پیشتر و صف نباشد بجز از ایشان
جمادات و جمادات برسانند نافع و ضرر نرسانند و حال آنکه جمعی میسایند که عقلاً او باقیع ثواب و عقلاً مستحق باشد تا بندگان با مقتضای دفع ضرر خود را
برینند و بيقولون هو لاء شفعا و فاعيد الله و مني كويديت بربنا انهم ليسوا شفعا ما ائذ من خذلي يعني يسود و يناما و شفعا
و كند الله خذلي هم و شفعا يسميها تماتا را كه اينه كند و اگر بر خاسته و حشر نباشد چنانچه در اصل اسلام است و از آنست در خوانند كه در
عذاب برهانند خو بر سيل از ام ايثار و قوله قل انتمون الله بما لا تعلمون في السماء و الارض بگوئي محمد يا خبير بكنيتك
بايچيزيكه مينداند در اسمها و من در زمينها انفاق فلم يجرع معلوم است يعنى ثمنى كويديت خذلي و انشريك من و اني لست فاعيد شفعا كويديت
بحق كه عالم است صحيح مستورا اين عقيدند بزرگوار او را شريك چون در ذم او علم او و انلو كويديت و اومع و يسود منيه معلوم است چنانچه بود كه عالم است
سلوا و هرگاه او را شريك نباشد سبحانه و تعالى عما يشركون بگوئي خذلي بدينه من انهم ليسوا شريك و كويديت و اما كما
الثاس الا امة واحدة و نبود او را شريك مگر اتمى يكانه يعنى همه بر قطره اسلام بود و از اجتناب سرودن كه ميتواند و نوع در قرآن بود و در
ان مبا اختلاف واقع نشد تا بعد از طوفان قاصد لغوا ابر اختلاف كردند و بعضى كويديت و بعضى بر اينها خود مانده و لولا كلمة سفت
من ربك و اگر نه سخن است كه پيشه كويديت را از پديد كردن نو بغير حكم اول واقع شد بنا بر عذاب را در زمينه كه در در جزات مگر بفرستى
بينهم فيما بين مختلفون هر يك حكم كردند بويستار اينها در اخيرا يکه انصار در ان اختلاف كند يعنى عذاب را نشد و مطلقه است
كشوي بحق بماند و يقولون و كويديت شركان كه انسراج بيات كند از قول لا انزل عليه آية و من رجع ان رساله نشد بر محمد
مجرود از يرد و گويا در ان معجزه كويديت كه ما مطالبه كويديت چو ميمايد كه مطلوب مانيت فقل انما العيب لله يربك و رجوا اليك كويديت
خداى است يعنى مختص است بعلم او پس شايد كه علم او تمام كويديت باشد و انكه انزال بيات مقرر است جمله مفصلات كه مانع انزال است بر كويديت
در ان يسوا انزال ان ميكرد و چو انزال ان ميفرمايد معلوم ميشود كه علم او معلق كويديت بعد از صلح انزل شرح شما مقبول بينت قاصد و ابر
انصار بر انزال انزال انستاد ان معكم من المنتظرين بدستوى كويديت شما از منظر انهم تا برينيم كه همچو روحها صفا كويديت شما خدا با شما بفرستد
كويديت انصاف خيتمه اينها خبر ميدهد كه و اذا ذقتا الثاس حمة من بعد صرا و رجوا نبيهم من ربنا انهم ليسوا شريك و شفعا و ابر
زوي از اينها يچيزي كه مشتمل رسيد باشد بدانها اذا هم مكروا و انا اننا چون در روى مرثيا را با شما ميگوي رايتهاها يعنى
كند ان در باره بغير طرد كويديت كويديت اوله كه هفتاد و شش سالي بنده بودند تا انكه سرزدين ملاكه رسيد حق سر هم
بر ايشان كرد و باران بر ايشان فرستاد ان قطري خشك ساي بر ايشان اباد اني مبتدل شد و ماسجيت شد و منته كند بجان طعن بر منسود و از كردن
و قديح ان طبع و خيرا ان سوي كردن تا انواع مكرو و كويديت مثل خشك خد بدين خضر رسانند حرم شود كه قل الله اسرع مكرا
بگوئي محمد كه خذلي و در نرست از شما در رسانيد بر ايشان كويديت ايشان ييش ز طوفان كويديت ايشان حرم نزول عذاب بر شما خواهد كرد ان رسولنا
يكتبون ما تمكرون بل بئس ما يصفون ملائكة حفظة يسوبون ايشان خد ايشان را مكرو هرگاه كه خد بغيري شما بر و شكان مايتها
ميت بر ما كويديت و اهد يمان بود ان در خد كويديت و عويهايد كه هو الذي يسيركم او است خذلي كه ميبرد بعضي نكي و يديت
شماره در قطع مشاشي البر و الحو حتى اذا كنتم في الفلك فخشيتم و ربك دورت و ايت جواب است و در از كوش و شتر و در شتر
در كشي تا يوي باشد و كشي و جرفين بهم بر سيج طيبة و فوحوا ايها و كشيها و ان شوند با انانكه را عييد ببا دوش كه سرزي
و دوشاد باشد ان با ان با ان جانشها اريح العاصف ناكاه ايد بدن كشي با وي سخن كويديت در شود و در عاصف الموج
من كل مكان و بياديد ايشان را مويج در باره سخن در است پيش و پيش كشي مويج در ايد و ايتها انهم الخط بهم و بين
كند انكه فرود كويديت بلا ما را تيارا از هجره ايت طبعه خلاص نشد دعوا الله فحاصين لدا الذين بخوانند خذلي بدفع ان
بلا از ايشان در طالبي كه مال كشدن باشد بري خود را يعنى بنوع اين بلاد من خود را خالص از خد و فطن ايشان ظهور كند و عوار من
فقا و سلطان ايد كويديت انجمنان من هذه لكونن من الشاكرين اكر ما را انجان همي از ان هوال و بلا ميسر باشيم ان ساس
دانندگان مرثي كويديت قلنا انجمنان من هذا لكونن من الشاكرين اكر ما را انجان همي از ان هوال و بلا ميسر باشيم ان ساس
در دهن و شبانه ما كويديت ما كويديت انك ببدان بود ان در شد و نشا بغير الحق بنا حق بنا را با بعضي مبطل باشند و ان و ان انرا است از كويديت انان
بباره كويديت او سخن مرثي انشان و كند در خد ايشان ناطق ايتها الثاس انما بعينكم على انفسكم ان مرثي
ان نيست كه شم شما بر نفسها شما بار تكاب مقامات الحيق الدنيا بر خود داري فد كاني دنيا است يعنى تمنع و شفقت و سرور و ذوق
تا بايد انست لدا ان نغدويك و عقوبتان باقي ما دم انما مرجعكم فبيتكم بما كنتم تعاوان بر يسومانست باز كند
شما بر كويديت شما را با نچه ميگوييد عمل نيكيد مناسك باد انش حوايم و شمار انما مثل الحوق الدنيا جز اين نيست مشدند كانه
دنيا در ستر نوال و دباران بعد انبال كما ما منذ انيت يعنى از اني من نشاه من السماء سرور رسناويم انرا انانها با بر سوي
فاخلفا بر قيات الا و من بر سخت و ان نگاه رندان غنما يا كل الناس و الا نعام از ايشان خود رندان ان دما چو خوب
و شمار و از ايشان خود رندان چو كياه مر خشك حتى اذا اخذت الا و من و خرقنا ما فتيك و انرا كويديت من بر سوي

حجرات و اشکال و اوان مخاضه و او قیفت بران شد باز نیز کشت مضمون کونا کون و سوما رنکارنک و طوق اهلها
 اکثر و فاد و وزن و کمان بر بند آمدن بیکه ایفا ماد زنده علیها بر دیدگیه و چند موهایی ان ایتها اثرها لایلا او لها و انا کاه مک
 بدانند بر عین با یعنی نهران مجرای ان در رسید رشت و دروزن تجملنا ها حصیلا بر کردیم کشت زرع ان زمین با بجز دروید
 باشند یا از صند زکند کان لر تعن با لایس کینیا که هیچ بود و موجه کینه و بران پیدا شد نیز کذلک تفصیل الامان
 هم چنین تفصیل گویم روشن بسیاریم و نفسید و هم در ایله با در خور لغویم فیکوون برای کوفی که تفکر کند هر این صفت مثل و بدان فغیر
 حقیم در ایست حال میا در زوال نعم و انوار ظهور او با در انبال تیکه در بحال گیاه زمین که بعد از انکی طرفین خشک و تیره و در
 می شوخیا بجز اول گیاه راست تا که از آن هر ستم کی بر سر یکی است سبده دنیا نوازش وقت است مستحان گذارش بکت و گفته اند که انجا شبیه
 بزجرات بیار ان یعنی با از ماد که جاریست با و با کراست می شود و در وقت طمانند رنگ می توان سیرکت منقطع شد ان دنیا نیز یک
 اتفاق بر انرا ان چون است بدست برنگردیدند و مقبول باشد چون در منقوش نعل سال خستیا با اندا گوید و در موم بود و انرا در اجسادات بدناخته
 جای انرا بر صورت یک فیای در زد نظم بحال چون با است و ان فیضیایند و اهل حیا * چند و در چون کجا در رنگ * کند و
 حاصل است نیز رنگ با بر تیشین است چون با ان با اندازید و بعد حاجت نازل کرد سببش از میا و او امش غالیان باشد اما جو از انداز
 بگذرد و از حد اعتدال تجاوز کند خراب عالم و سرگردانی بر نام شود مال دنیا نیز با بعد از حاجت بداید مفاصلین و دنیا بیجا می شود و کرد
 و نواید ان تیره و فصل سده جود و با و با نظر و خوانه و انبار بر شو موجب تکاب عیسه و فخر شو و بیخود بگرد و در حش کینه اند که با ان
 چونها که کسد لطافه و طراوت ان سیرتیدین بخارین که در حد و شوکت از او داده کرد مال دنیا نیز جو بیخود و صلاح و بیخود بدین ان
 المال الصالح للرجل الصالح و اگر بدست مندانند ما ذمنا و عتقا او در بان دیار دهند و فیسیر و در که خوام بشد کان خود را بخوانند بدانکه
 عمل ذات بلکه بری نیست دعوی کند که سیر است از انجا نانت چنانکه فرمود و الله یدعو الی ذوال التلام و صدق خوانند بدانکه
 بسوی ما سلامه یعنی میسند بعینکه شود و حجت است گویند هشت ذوال التلام بهر او که کنند که حجت خدا و حجت ملائکه است
 است با حجت طبیعتا و یکدیگر سلام است کفوله سلام علیکم طبعه فارخو ما خال دین و قوله سلام علیکم خاصه صرفه عقول الذر و قوله
 تحیتهم فیها سلام و قوله لا ینبلا سلاما و با سلام نام خداست خاصه طبعه و در حش عظیم ان جوخیا بجز خانه خاصه بجهت نکریم
 است بر حقیم بنام خود استخوان از سرنگه اولن کاست و وسطین عتار و عرش فنا بیکه منداش عطائست و وسطین مناد و عرش جوار حضرت
 و هدی من کشاء و راه منباید کردی خواهد قطالبا حق توفیق و سبب الطیف با انجا او در دنیا نراه نماید الی غیر این مستقیم
 بسوزد است که شیرین است با ذوال التلام للذین احسنوا امر انکان ذکری که در طبیعت با او در و عمل صالح کردند و از خواهی انجا
 نمود الحشوی نیکو کرد ان نعم ذوال التلام و دیاده و انرفی از با ان که بطریق تفصیل کرده فرماید گویند جوخیا حش است بیک
 و زیاده انکه یکی زاده ها با بعد از صلح بیشتر و با حش مغربش زیاد و خوشود حش عرش و در کد او ان شد که زیاده از شش که بر سر اهل بیت
 گذار کند بر سر خواهند بر ایشان بیاید و از امیر المؤمنین مرتب کرد ما ذم عترت است که از یکدانه بر او برید مخلوق شد انرا ایجاد راست
 و لا یرفون و جوهر هم قمر و پوشیدند کردند و هشتاد از که در ان عتار یعنی روزی بسیار در کال طراوت و نضارت باشد و لا ذله و نه
 خواری یعنی از خواری ملذت بر شرف این باشد اولشک اصحاب الجنة هم فیها خال ذون انکون نیکو کاران اهل طبعند
 ایشان در ان جا دیده اند کانت است ایشان در ان یابدند در ان ایشان انتقال پذیرد بخلاف ان خاوتنیا و شمع عرش او که در وصل مناد
 ذوال التلام با فرودان کرد که انصهار از بیخود نقل فرمود که هیچ چیزی از خود انرا نماند که حق تعالی او را از ان در و زح خرم
 کردند و اگر از خوف و سبحانه ارجیم بر رضا او در ان شوان در دین بر کی خواری نرسد با انصارت طراوت باشد و بعد از نفع طبعنا
 و در عید نکران بنظر اید بقره و الذین کسوا الثیاب یادش با فکر کتب کند با انرا در شرف و نفا و طبعنا و غصبا جرو و سینه
 بمشاهرا یادش بدین مثل ان بکن که کرده اند بر انچه زیادتی عقاب بر قدر استحقاق معصیت است و تر هم هم ذله و تر پوشد است
 و خواری و سوا یعنی تار من در ان با او با کرد ما طهر من الذین من عاصم بنامند ایشان از ان عذاب خدی هیچ نماند از ان یعنی هیچ
 کس ان عذاب نماند و انست و ختم خدا را از انهار فرغ تواند که کاتما الحش و جوهر هم کویا پوشید شد است و با ایشان
 قطامین اللیل ظلک با در کما از ان کمالی که ان شد با طین بود یعنی رو به از غم و اندوه و عوارض و نوزخ جوخیا ضایع تر و بیاسانند
 اولشک اصحاب انکار انکوا کاسبا استیان که شکران و منافقانند با ان نوزخ ندر هم فیها خال ذون ایشان در انرا او بد
 میوه کرد و در ان عذاب نماند و يوم نحشرهم جمعیا و یاد کن روزی که شکر کنینکان و بدان نام انیا هم نقول للذین
 امر کوا امکانکم این گویم نماند از انکه شکر او در دبا بپسند بر جانورانم و شکر کوا هم شکر و شکران شما که بدون بر شکر اید یعنی
 بشانامه یعنی چه شما که بر ذلتنا بدینهم بر خدا کنیم میا کنان و معون ایشان و بر کفر ان کفران که بر این شکر نماند که در کوه شد
 ما را بعبادت و نوزخ حقیم بنانرا بجز و در و فانی شکر کوا هم ما کنتم ایا فاقصدن و گویند شکرکان ایشان یعنی بشانامه و شما که
 بر شکر ما باشید بلکه شما هوای خود را بر شکر میگردید چنان فرمایند شما بود بشرا و در شما و گویند بر شکر کوا هم ما کنتم و میسیر می کردی

باید که در این کتاب

در این کتاب

گفته صافین ری کوبیدگان اند و استعمال و انهم برای باشد این عذاب موعود جز انرا نیاید که میشد است کوفه و دو عهد مظالم و بفرمود
دو متا که اصل بشر را تقویت کردند فلان املک لثقی ضرا و لا ففعا بکوی محمد کن مالک نیست برای نفس خود زین ان ذکر و موعود
و محلی بند سودگان از دند کافی زن در و ذای یفوق در نیست و دفع ضرر سبب نفع برای خود که ما شاء الله مکران خود مدنی که من الله
شوم یعنی در نخت صخر او است بوان خدا بندگان مذکور که مرا تکدی مدبران پس کونه استعمال کم در دوفع ضرر که نزل عفو و عذاب است شما
لکل امرا اجل مفرک و ذای است نفس برای هلاک اینها از اجاء اجلاء بحو با بدت عذاب انشا الله تبار و ماعدا و لا
تستعدون پس این نباید از اجل خوانند و معا و یثنی مکر بد چون نفون در رسیده هلاک شوند یعنی بد مشکات که ما بعد بیامنه
عذاب خدی که سزیدن ان فحش کند بیایا او قها را بونت متوشما بجو یاید در دوزخ که در استعمال شما ان طلب عیب مریز شما
توبه را استعمال عذاب بیستین است پس ما را استعمال صبر و غیره است که از عذاب یعنی کدام نوع را از عذاب اولی است که در خون کاه
کار در انهن مفرکان نعلان که عذاب ملامت است اتمه از اما واقع است نیز با جلد استعمال چو واقع بود عذاب ترا بر مینیدایمان بود عوی
یعنی بعد از وقوع عذاب مسلم عذاب نفع است شما خود در دوزخ و بعد از وقوع ان ایش از کونند که الان یا اگر که عذاب و شکایمان می بود و عذاب
گفته که بیه نیست عذابون حال آنکه بودید شما که از دوزخ نکذای است شما را عذاب یعنی نزل شد که در کمان بودی نکذای است شما هم قیل لکن
ظلمه اند و عذاب بخالد بر کینه مرزا از کسم بود و بشر و تکدی عذاب و یقد مصلحین با جزایان شود یعنی جزا عذاب است
الایما کتم تکبون مکریب بخوبی که است که در کفر بعضی از ابو حنیفه بود که در بیان نزل و عذاب است اسما بر مینید و در انرا
نمود با صدقه اند که بی احتیاج بود یعنی قبل از هلاک عذاب بخالد بر کینه مرزا از کسم بود و بشر و تکدی عذاب و یقد مصلحین با جزایان شود
در این سخن مکریب بخوبی که است که در کفر بعضی از ابو حنیفه بود که در بیان نزل و عذاب است اسما بر مینید و در انرا
تشیبونک حق هو و خو به رسد از خود به طرف ان و در عذابون یا خود است انست علی فرقی بکوی عذاری حق بود که در ان
حق و ما انتم بمخیرین بدینوه که عمو من با قران یافت است و نیست شما عا جز کشتایان رضای او عذاب که در عیبه عیبه
اوده میباشد شما عذاب خورد از دوزخ و انست در حوضه عذاب او برین توفیند و لو ان لکل نفس ماکت با که باشد هر منسوق که مسم کرده است
بر خود مکریب حق کو کافی باشد مانی اگر این موعود من است از عذاب مکریب بخوبی که است که در کفر بعضی از ابو حنیفه بود که در بیان نزل و عذاب است
باز مرد و امرو و التمام و موشد شما ان خود از ان خود که مباد از ایشان سزین ملامت شود و یا مینوشوند از مول عذاب
در نطق و نباشند که انرا و العذاب هنگام که بر مینید ان و قضی بینه و بالفیسط وحکم کرده شون موستاد کفران را با دشوار باع
و با طالب و مظلومان بدوزخ و هم لا یظلمون و ایشان شتم و انست عذاب ان ترونی عذاب الان لله مانی السهو و الان
بدانید که خدای است بخورد شما فانی بخورد در مینیش بر عذای که از اسماج نازد و بر انکبالت فوک عفا تا در انرا ان و عذاب حق
بدانید بعد که در عذاب در نواب عفا انست در سنت و در ان عدا مکن نیت و لکن اگر هم لا یظلمون لکن بشه هل طیر که میند است
بجهت مفسو بودن عقل ایشان در ظاهر هم بشه مفسو شد انبا بران هو مجوی قیامت و انک توجعون پس مینشخون از مکن باشد و بر
بر خود باشد بسجوری او در دوزخ است باز کردنید خواهد پس بیاضیت بر این مینماید که ما انما الناس ائمه مراه قدامتکم
موعظه من و یکم بدو شوق بدینکه از نبر ازین کارها و شفاء اهل انی القدر و شفای فیه و انحریح که در دنیا و مابا است
ان من هالک سلاله و هدی و قهر لیل و ضیق و راه و نوبتون و منی برای مریدگان بود قران که فاند است نیت برای مردم که جامع
جمع مینماید کور است مریزین کلای من هدیه و نفس مخر خواهد بود قل کوی بدگان شادی کند بعضی ان یقود بر حبه بضملا مری که
قرانت مریزها که درین سلامت کوبند صلا انست در خرد سالت و با فضل یقود است در عینه و با فضل قرانت در صلا که فاند
اعلان کرد انند مریز و توفی میانم ظاهر و هم ملامت و انانج و عفا از عفو و ما کشف عطاء یا کمال قرب مخر شود و کف عفا و دوزخ که
خبر عوی از دوزخ که مریز کوبید که سلا بر فضل مریز انما کن مریز ظاهر و عفا از عفو و ما کشف عطاء یا کمال قرب مخر شود و کف عفا و دوزخ که
مراهی و مضاف من مریز انرا ایست نه موعود مضاف من انما کن مریز ظاهر و عفا از عفو و ما کشف عطاء یا کمال قرب مخر شود و کف عفا و دوزخ که
و نرفیحه معنی است که مفضل مریز انست موعود و شفاء فبذلك فلیفرحوا ان فضل و حمننا استخارای می یاید که شاد شود
من مؤمنان هو ان فضل و حمننا ان که مفضل مریز انست موعود و شفاء فبذلك فلیفرحوا ان فضل و حمننا استخارای می یاید که شاد شود
ارایه ما انزل الله بکوی محمد بکار که ایانید بدید که آنچه نروید شما خدای کم من زوفی برای شما از انند که بعضی از شما با ما ان خود
ان عدا انت فصلتم حراما و حلالا لیسوا خبید و نام فاند از ان در دوزخ حرام و حلال لیفنه بعضی از ان کینده حلال و بعضی
حکم که در دوزخ است چون مجری و سائبه و ملامت ان که مروز المان گذشت و بعضی گفت که مریز حرام است حرام حلال فلان الله اذ ان
لک ان علی الله قفرو ان کوی انکند مشور و فماد و مریز و مصلحا با خدای است که میکوشد الله سزایها و ما ظن الدین
تقیرون علی الله الکذب کیننا که مریز در دوزخ داد و تحمیل مجری مریز ان دادند که خدای مریزها که شاد شود
در دوزخ و دستگیر کرد مگانان ان لله لذل و فضل علی الناس ان که خدا خدای نده است بر شما با انزل کت و ارسال مفضل که

در نطق و نباشند که انرا و العذاب هنگام که بر مینید ان و قضی بینه و بالفیسط وحکم کرده شون موستاد کفران را با دشوار باع

و دست کمر و ملامت کوی انرا در دنیا اند و در دنیا پس در دست بر این مردم در عیبه بر انرا که دوزخ

ولكن اكثرهم لا يشكرون شيئا مما يكفونهم من نعمه وانه انما انشا از عدل او بجمله اينست
بجان ايشان و ايضا ايد كه ديگر نماز خواندن و نمازها بخورد و نمازها نهد و نمازها نهد و نمازها نهد
از قرآن و لا تفكرون في عملكم فكذلك انما انشا از عدل او بجمله اينست
فليسوا في ما يعزبون وقت كحوض يكسند و در هر يك از نمازها و بويشك ميشو عن وقتك من مثقال ذرة از علم پروردگار تو هم
سنگ نور خور و يا مقدار ذره موافق الارض في السما و غيره و اينست و لا اصغر من ذلك ولا اكبر و نه خود نماز از
ذره ذره يكسند و در هر يك از نمازها و بويشك ميشو عن وقتك من مثقال ذرة از علم پروردگار تو هم
شود و فعل او حق سبحانه و بويشك ميشو عن وقتك من مثقال ذرة از علم پروردگار تو هم
انصاف كه هر كس خدايي را اين ملكوت رويشك ميشو عن وقتك من مثقال ذرة از علم پروردگار تو هم
بدان ملكوت و در هر يك از نمازها و بويشك ميشو عن وقتك من مثقال ذرة از علم پروردگار تو هم
مكافه و شد ايد ميشد ايشا كه اندر ملكوت خود از حق ما ايت مقام كشت لا اله الا الله و لا اله الا الله
ظاهر ايشا باحكام شرع است و اينست و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
كه من و ليلها الله و در هر يك از نمازها و بويشك ميشو عن وقتك من مثقال ذرة از علم پروردگار تو هم
انوار شده است و در هر يك از نمازها و بويشك ميشو عن وقتك من مثقال ذرة از علم پروردگار تو هم
ايشا ايد و در هر يك از نمازها و بويشك ميشو عن وقتك من مثقال ذرة از علم پروردگار تو هم
فقط فاشيكي لها ايشا اشك ما اشك و على من الحسين العابد من فؤادها انفاذ ايشا از ايد فاشيكي لها ايشا اشك ما اشك و على من الحسين العابد من فؤادها انفاذ ايشا از ايد
از نمازها و بويشك ميشو عن وقتك من مثقال ذرة از علم پروردگار تو هم
سازند و از ايد و در هر يك از نمازها و بويشك ميشو عن وقتك من مثقال ذرة از علم پروردگار تو هم
در هر يك از نمازها و بويشك ميشو عن وقتك من مثقال ذرة از علم پروردگار تو هم
كن بلوي كره كشت ايد و در هر يك از نمازها و بويشك ميشو عن وقتك من مثقال ذرة از علم پروردگار تو هم
امير المؤمنين امام المؤمنين كشت ايد و در هر يك از نمازها و بويشك ميشو عن وقتك من مثقال ذرة از علم پروردگار تو هم
فانما كره كشت ايد و در هر يك از نمازها و بويشك ميشو عن وقتك من مثقال ذرة از علم پروردگار تو هم
الحق القائم ايشا ايشا از ايد و در هر يك از نمازها و بويشك ميشو عن وقتك من مثقال ذرة از علم پروردگار تو هم
ملك و ايشا ايشا از ايد و در هر يك از نمازها و بويشك ميشو عن وقتك من مثقال ذرة از علم پروردگار تو هم
ايشا ايشا از ايد و در هر يك از نمازها و بويشك ميشو عن وقتك من مثقال ذرة از علم پروردگار تو هم
وان سلام ملائكت كشت ايد و در هر يك از نمازها و بويشك ميشو عن وقتك من مثقال ذرة از علم پروردگار تو هم
دعد سحر ايشا از ايد و در هر يك از نمازها و بويشك ميشو عن وقتك من مثقال ذرة از علم پروردگار تو هم
پيش از دهن ايشا از ايد و در هر يك از نمازها و بويشك ميشو عن وقتك من مثقال ذرة از علم پروردگار تو هم
و در هر يك از نمازها و بويشك ميشو عن وقتك من مثقال ذرة از علم پروردگار تو هم
انك در دوع و ايد و در هر يك از نمازها و بويشك ميشو عن وقتك من مثقال ذرة از علم پروردگار تو هم
الله نيتي مع بلو كشت ايد و در هر يك از نمازها و بويشك ميشو عن وقتك من مثقال ذرة از علم پروردگار تو هم
كه عكاز ده شكست ايشا از ايد و در هر يك از نمازها و بويشك ميشو عن وقتك من مثقال ذرة از علم پروردگار تو هم
ولا تحزنناك قومه و ايد و در هر يك از نمازها و بويشك ميشو عن وقتك من مثقال ذرة از علم پروردگار تو هم
اي المزة لله جميعا ايد و در هر يك از نمازها و بويشك ميشو عن وقتك من مثقال ذرة از علم پروردگار تو هم
بباز و ايد و در هر يك از نمازها و بويشك ميشو عن وقتك من مثقال ذرة از علم پروردگار تو هم
خواهد و ايد و در هر يك از نمازها و بويشك ميشو عن وقتك من مثقال ذرة از علم پروردگار تو هم
در اسمها ايشا از ايد و در هر يك از نمازها و بويشك ميشو عن وقتك من مثقال ذرة از علم پروردگار تو هم
نرسد و ايد و در هر يك از نمازها و بويشك ميشو عن وقتك من مثقال ذرة از علم پروردگار تو هم
يقتع الدين يدعون من دون الله شركا و ايد و در هر يك از نمازها و بويشك ميشو عن وقتك من مثقال ذرة از علم پروردگار تو هم
ملاذ و ايد و در هر يك از نمازها و بويشك ميشو عن وقتك من مثقال ذرة از علم پروردگار تو هم
انهم الا تحزنون و ايد و در هر يك از نمازها و بويشك ميشو عن وقتك من مثقال ذرة از علم پروردگار تو هم
مغال سحر ايشا از ايد و در هر يك از نمازها و بويشك ميشو عن وقتك من مثقال ذرة از علم پروردگار تو هم